

طبیعت و فلسفه نیاسا سهاصل دائم خود موجود را معتقد است
 ذرات اصلی و نفوس و خدا و در فلسفه عملی هر سه متفق اند
 که نفس بوسیله معرفت از بدن یا ماده یا طبیعت آزاد و مفارق
 میشود و عبادت کافی بلکه مفید نیست و حتی مضر است
 چه موجب هوی و آرزو میگردد و فقط معرفت میتواند نفس را
 براحت و صلح قطعی وارد نماید و هر سه متفق اند که نتیجه
 هوی و خواهشهای نفسانی تناسخ یعنی عبور و مرور نفس از
 ابدان مختلف بشری میباشد و تامل تیکه هوی و خواهش
 زائل نگردد این انتقال و مهاجرت برای نفوس انسانی در
 ابدان هست آنگاه بخیر و آسایش میرسند .

در کتاب مانو چنین سطور است : " هرکس از برهمن
 بدزد در ولادت ثانیه انگشتهای دستش بمرض مبتلا خواهد
 شد و آنکه میگساره سیه دندان شود اگر جامه‌ای بدزد
 مهروض و اگر اسب بدزد لنگ و اگر چراغ بدزد نابینا"
 و در شاسترمانو است : " هرکس غله را که هنوز از خوشه بر نیاید
 بدزد در کالبد موش تولد یابد و اگر آهو بدزد گرگ شود
 و اگر میوه میمون گردد ."

و در اگنی پوران است : " آنکه از ولادت انسانی محروم
 و مهجور شده در مخلوقات دیگر تولد یافت بعد از هشتاد و یک
 تولد و انتقال باز در جسم انسانی متولد میگردد . و قسمت

اول میمانسیا در عبادات و رسوم و تقالید و احکام و وید
 است و قسمت دوم معرفت برهما را تعلیم میدهد که برهما
 واحد و مطلق و نامتغیر و سرمدی است و او اول مبادی خسته
 میباشد و چهار دیگر هوا، آتش، آب و زمین است و از آنها
 اعضاء خسته کل جسمانیات ناتج شد و نفس شراره‌ای از آتش
 مرکزی برهما است که چندی از او جدا گشت و بالاخره با
 با و متصل و مستغرق میگردد و در سواموند است که برهما
 قبل از کل اعصار بود همیشه خویش را در جلال ظاهر
 میساخت و هر چیز رفیع و مهم با و تعلق دارد و وجود و عدم
 همه با و است و در یوپانیساد است : برهما را چگونه توان
 توصیف و تعریف نمود که نه معلوم است و نه غیر معلوم و چگونه
 او را در الفاظ و عبارات توان گنجاند که بیان با و هستی یافت
 برهما که من میاندیشم فکر با و راه ندارد و فکر و همه اشیا
 بواسطه او بعرضه ظهور آمدند . برهما که من میدانم بچشم
 در نیاید و چشم با و می بیند برهما است که اگر گمان بری
 او را می شناسی او را کم می شناسی ، کسیکه او نزدش مجهول
 است او را می شناسد و کسیکه او را معروف میداند او را نمی شناسد
 هرگز بدیده و خرد و توصیف با و نتوان رسید و فقط کسی او را
 دریافت که او است او است میگوید و او را در جوهرش
 شناخت و جوهرش وقتی آشکار میشود که چنانچه هست ادراک

گردد و آن حقیقتی که متحقق است اصل و اساس کل اشیا است .

در کلام سانکارا استاد بزرگ فلسفه ودانتا است :
 " منم برهما ی بزرگ ابدی قدوس مجرد واحد و دائم باسط
 موجود بلانهایه و کسیکه قلب خود را از کثرات خالی و
 نفسش را مجرد ساخت و بعزلت نشسته هوی و آرزو و شهوا
 را دور ریخت میداند که او روح واحد و ابدی است و منزّه
 و مقدّس از حدّ و مقدار و عرض و طبیعت میباشد و لذا بموجب
 این فلسفه عالم موهوم و سراب و خرابی است و نفس ناطقه نیز
 چنین میباشد ولی جوهر نفس از برهما است و چنانچه بدن
 در عناصر مادیّه منحلّ میشود نفس در برهما منحلّ خواهد شد
 و اولم یلد و لکن یموت میباشد و او را ماده و ماهیّت
 علیحده نیست " .

فیلسوف ویدانتائی معتقد است که همه نفوس بشریّه
 از خدا صادر شدند و همه بعد از ممات متعاقباً در ابدان
 متعدّد ده وارد و مهاجر میشوند و فقط آنانکه بمعرفت الهیّه
 میرسند بهرود در خدا بجزای خود و مال سعید واصل
 میگردند و تمام شخصیت از میان میروند و مدّت و کیفیت
 و رجوع ندارد و طریق وصول بآن فقط ادامه توجّه ، معرفت
 و تخلّی از حواس و حتی از قوه متفکره میباشد که شخص

مرتاض مماثل برهما و مانند آینه مصفی و مصیقل از ظلمت و
 زنگ و پاک از شهوات و تأثرات خارجه و از خطایا و معاصی
 خواهد شد و چنانکه گفته اند آب ترك کاهورا نمیکند گناه
 نیز آنکس را که خدای را میشناسد مس نخواهد نمود
 و زبان حال و قالش این است که : منم برهما منم جان عالم
 من سرمدیم کامل خود موجودم غیر منقسم در نشاط و سرورم
 و نظریان اسلوب فلسفی که فقط معرفت نفس را بخدا متحد
 میسازد این سؤال راه مییابد پس ثمر اخلاق و اعمال
 چیست ؟ و جواب اینکه تأثیر در تناسخ و ترفع از درجه
 سفلی بعلیا دارد و راه استفراق و انحلال را تهیّه
 مینماید .

و اما اسلوب سانکھیا کاپیلا برخلاف اسلوب ودانتا و
 اصل واحد است بلکه بنای آن بر دو بعد میباشد که
 هردو غیر مخلوق و سرمدی هستند یکی طبیعت و دیگر
 نفس یا نفوس که متکثر و عاقل و در کلّ اشیا مقابله
 طبیعت موجود میباشد و از اتحاد آن دو کلّ عالم محسوس
 حاصل گردید و اینان اسلوب خلقت باراده الهی را چنین
 ردّ کنند که نفس میل و اراده دلیل احتیاج و عدم کمال
 است پس اگر خدا میل کرده عالم را خلق نماید او غیر قادر
 خواهد بود چه اگر توانا میشد این میل و آرزو در او نبود

و در این فلسفه خدایان معروف بهمان اسامی برهما
 ایندرا و غیرهما اند و موجودات محدوده از نفوس انسانیّه
 میباشند گرچه در طبیعت علیا قرار دارند و نیز در این فلسفه
 هر نفس انسانی بد و بدن ملبس و ملفوف است یکی جسد
 داخلی اصلی قوه شخصیت بخش که مانند نفس ابدی است
 و یا او در تمام انتقالات بابدان همراه می باشد دیگر جسد
 مادی فرعی ساخته از پنج عنصر اتر، هوا، آتش، آب
 خاک که مکتسب طبیعت است و نفس از آن آزاد گردد
 و طبیعت آن نیست که ما احساس مینمائیم بلکه عنصری مادی
 نامحسوس کامن در همه می باشد و فقط بعقل دانسته میگردد
 و نفس چنانچه بمعرفت ترقی و تصاعد مییابد نیز بمعرفت
 آزاد میشود و بعبارة آخری عالم ماده که زائیده ای از اتصال
 نفس بطبیعت است فراهم از سلاسلی شد که طبیعت خود را
 بهرنجات نفس به بند کرد و همینکه نفس از آنها بامجاری
 معرفت بینائی یافته جوهر منتهی را ادراک نماید، عالم
 ماده منطقی شده نفس با طبیعت آزاد میشوند و کاپیلا
 عالم هستی را بچهار نوع تقسیم کرد: نامجمول و ناجاعل،
 جمعیول و جاعل جمعیول ناجاعل جاعل نامجمعیول و
 طبیعت را که اصل تمام کائنات است از نوع اخیر و نفس را
 از نوع اول شمرد و فلسفه نیاسا از کاپیلا این تفاوت دارد

که مبداء سوم ابدی غیر قابل الانعدامی را نیز پذیرفته
 آنرا اساس ماده قرار داد و وجود نفس اعلی برهما را چنین
 تعریف نمود که عالم و قادر علی کلشی است و نفوس ممتلا
 از یکدیگر و ابدی و دائم الانتقال در ابدان و بر همان طریق
 بمعرفت آزاد میشوند و روش بودائی قریب با سلوب نیاسا
 و ایوارجا در این فلسفه که بمعنی آزاد شدن و استخلاص
 است قریب به نروانا در اسلوب بودائی می باشد و توان گفت
 که غالبا در این آئین دو اصل در مد نظر می باشد یکی
 برهم که اساس عالم و دیگری آتمان که اساس وجود است
 و برهم جز تصاویر و تظاهراتی نیست که اطراف ما را فرا
 گرفت و همین تار و پود عالم است که بر نتیجه افکار ما پدید
 آمد و در ما این فکر ایجاد شد که بدان صور خارج از محیط
 خود عقیده پنداریم و آتمان روح است که در همه می باشد
 و تظاهر دهنده ذات است که بواسطه مامعرفی شد و مابین
 برهم و آتمان نسبت و شباهت وجود دارد و خوبی رها کردن
 عناصری است که موجب جدائی ذات از عالم میشود و
 جستجوی چیزی است که آنها را بهم پیوند و عبارت از محو
 در حقیقت مطلق و فنای وجود می باشد و بدی نتیجه تعذر
 است و از این پیدا میشود که ذات از عالم جدا شود و با عالم
 یکی نباشد.

کتاب مقدسه برهمنیان

کتاب مقدسه و آثار کتبیّه قدیمه چنانکه بسیاری نامبرده شد در این آئین بسیار است که بقهقری اقلّاً از بیست الی کمتر از سی قرن قبل میلاد نسبت داده شد ولی بنوعی که بیان گردید حاوی تاریخ و اعداد سنویّه نیستند و در درجه اولی واهم ویدهای اربعه مذکوره اند که مشتمل بر اساس این آئین از قوانین و فلسفه و سرودها و دعاها میباشند و سبقت و قدمت دارند و برپایه و اساس عقاید آریانی قرار گرفتند (۱) و چنانچه قبلاً ذکر شد اساس تاریخ هندی را توان گفت که از چناندر اگوپتا شروع میشود و تمامت امور قبل از آنرا افسانه مانند باید خواند و مؤلفین هند و وی را مؤسس سلطنت در حوالی کنک بلافاصله پس از غلبه اسکندر یاد کردند و مظنه چنین است که هندوان در اوقاتی که ریگ وید (معنی تحت اللفظ وید مدح و حمد و تسبیح است) قدیمتر کتب خود را فراهم میکردند نوشتن نمیدانستند و در آن یکهزار و ده سرود ابداً زکری از نوشتن نیست حتی

(۱) بند اول ریگ وید در معرفت خدا و خلقت و حیات و مآ Rigveda
 دوم یجروید در شریعت Yajurveda
 سوم سام وید در علم موسیقی و تلاوت ویدیان Samaved
 چهارم اتهروید در جنگ و تیراندازی است Atharaved
 (دبستان المذاهب)

(۱۰۷)

در عصر برهمنان که پس از عصر وید بود باز اشاره بکتاب دیده نمیشود و کار برهمنان چنین بود که فلسفه و تعالیم و سرود را از حفظ و لساناً میآموختند و بعد از پیدایش کتابت نیز ممنوع از آن بودند که وید را بنویسند یا از روی کتاب بخوانند و لغات کتابت و کاغذ و قلم و مرکب و امثالها گویند در سنسکریت قدیم یافت نشد و جدیدترین سرودها آن وید در صد هاسال قبل از میلاد مسیح بتدریج و برخی دیگر اقدم از آن فراهم شد و از قوای معظم پرستش قدیمترین ویدها ایندرا جوهر هوا است که قدیمترین معبودات میباشد و سرودهایش شبیه سرودهای مزامیراز کتاب مقدس عبریان است و پس از ایندرا اگنی (۱) حقیقت آتش است و چنانچه ایندرا قوه محرکه در فوق اعتبار شد اگنی قوه محرکه در زمین قرار گرفت و وارونا (۲) قبه آسمان و میترا که آفتاب باشد با وارونا در سرودهای ویدی توأم است و در وید دعا و نمازی برای ستارگان نیست ولی اوروا یعنی فجر موضوع عبادت بزرگ بود و رودرا قوه در رعد و بعضی معتقدند که همان سیوا است و عبادت او معبود سیوا و ویشنو بنوعی که اکنون فیما بین هندوان است مدتی طولانی بعد از عصر وید پیدا شد و فقط نام ویشنو بکرات

(1) Indara-Agni (2) Vapuna

در وید ذکر شد و سه قدمش که آسمانرا مساحت نمود در آن مذکور میباشد ولی عبادتش بعداً بمیان آمد و اساساً عبادت در وید بنوع ابراز علاقمندی بطریقی ساده میباشد و ادعیه و قربانی کم داشت و سرود و مزامیر هم بعمل میآمد و آنهمه صور و مجسمات شگرف که در معابد پرستش میشوند و علاوه مهر و ماه و انجم و آتش به برهمنان و درویشان جوکی نام و گاو و فیل و میمون و شتر مرغ و انواع درختها نیز سجده و ستایش مینمایند چنانکه ذکر شد در آغاز بمنزله صفات و قوای پرابرهما و یانیروهای شعب الهه اصلیة معظمه مسطور بود ولی توده آنها را پرستش گرفتند و شمار معبودات هندوان را باصرف نظر از این که گاهی القاب و اسامی متعدّد و مسمی واحد میباشد سی و سه گفتند و عده از آنها را از اناث شمردند و پس از ریگ وید مذکور ساما وید و سوم یا جور وید و چهارم آتا و وید میباشد .

دیگر از کتب مهمه هندوان کتب ارجمند مانوارتالیفات دوره برهمنی است که تقریباً بنای شرایع عمومیّه شان میباشد و مدتی طولانی پس از عصر اقدم دوره وید یعنی تقریباً ۹۰۰ یا ۱۰۰۰ سال قبل از مسیح نوشته شد و تا آنوقت نامی از ویشنو در میان بود ولی سیوا ابداً مذکور نگردید و در این دوره مانو نژاد آریان که بنوع مذکور در درّه کنگ

سکونت میکردند بتدریج جامعه شان منظم گردید و از اوضاع شعبانی بحالت یک جامعه ثابتی منتقل شده دارای شرایع گشتند و نخستین بلاد خود را بنا کردند و سلطه برهمنان بدرجه علیا قرار گرفت و الوهیت اعلی بنام برهما ثابت گردید و قربانی برجای بود و بدست طبقه روحانی بعمل میآمد و احراق زن بیوه در شرایع مانو نبود بلکه بعداً در مهابارا جلوه نمود و مانو واضع این شرایع که در عصر برهمنی میزیست غیر از مانو ابوالبشر مانند مسطور در وید است که از طوفان جهان گیر بوسیله کشتی که از ماهی ساخت نجات یافت و دوماهی را قبلاً در مدتی نگه داشته بود و یک حجم بزرگی نمودار تا چون طوفان شد مانند دو قایق متصل بهم نمود و وی را بکوه رساندند و این مشروحاً در کتابی از برهمنان مذکور است و گویا همین نام مانو را بعداً بر مدون مذکور شرایع نهادند .

دیگر از کتب مقدسه هندوان کتاب اوپانیشاد است که نامش در کتاب مانو مذکور میباشد و معدلک بعضی گفتند که شاید تقریب پانصد سال قبل از میلاد مسیح بعصره آمد و نیز گفتند که در ظاهر اسلوب فلسفه آن بخلاف اسلوب و راه است یعنی حیات دنیوی را منبع شرور و مفساد و گرفتاریها و زشت و نفرت انگیز میگیرد و نیز مثبت کارمه و تناسخ

میباشد و اعمال انسانی را در طول زندگانی چون حلقه‌های زنجیر بیکدیگر پیوسته می‌شناسند که نفس را مجبور بحیات شیرین دیگر در اینجهان میسازد مگر آنکه بقوه حکمت و معرفت رشته های حیات پی در پی قطع شود و محکوم بتکرار تجسد نگردد و کتاب برهمانا که در فاصله قرن نهم و هشتم قبل از میلاد رواج گرفت نیز چنین است و نزد پیروان این عقیدت در عصر حاضر خوانده میشوند و این گروه که آنها را پیروان پیوپانیشاد مینامند باین فلسفه بنظر عظمت و اهمیت کامله می‌نگرند و آنرا مافوق دیگر فلسفه‌ها میدانند.

دیگر از آثار مقدسه شان دو کتاب اشعار قصصیه بنام رامائنا و مهلبهاراتا میباشد که بغایت فصیح و جذّاب و متداول است و اولی تقریب پنجاه هزار بیت و نهایت احترام نزدشان دارد و رامای جوان را که تجسد ویشنو و تبمید شده و سکنایش در مهد مرکزی است و محارباتش را با جبّاران و جنّیان جنوب برای استرداد زنش شرح میدهد و شاید آن حکایات راجع بیک سلسله محاربات واقعه بین مهاجمین آریان هندوستانی و ساکنین اصلیه باشد و دوم حاوی تقریب بیست هزار بیت و منقسم بهشت بخش بزرگ است و گمان می‌رند که جامع آنها ویاسا است که پوران‌ها و ویدها را جمع نمود و این افسانه بغایت قدیم بنظر می‌آید که اشاره

بتاریخ و سرگذشت اولی هندوستان مینماید و در ضمن کتاب بزرگ مهلبهاراتای مذکور کتابی کوچک بنام بهاگوت گیتا (۱) سابق الذکر قرار دارد که باصطلاح شرقی و غربی آنرا انجیل هند یا انجیل کرشنا یا نشید الهی یا سرود سعادت نامیدند و شامل سخنان کرشنا خداوندگار هند میباشد و حکایاتی در باب زندگانی کرشنا دارد با جذّابیت و دلفریبی و استماعش صدای فلوت شبانان و مشاهده اش رقص آنان را و بودنش در حر سرای شامل شانزده هزار زن و یکصد و هشتاد هزار پسر و معاشرتش در مابین شبانان و عشق بازیش با محبوبه اش رانا و ظهور و تجلیاتش در این عالم که غالباً بغایت دلکش و پرمعنی و پرتأثیر است. و بهاگوت گیتا دلپسندترین اشعار دینی هندوان بشمار می‌آید و در مابین توده هند و ارجمندتر از سایر کتب فلسفی و عقلانی است چه خرد و عاطفه را باهم براه میبرد و منظومه ای است که عشق و جذبه را پرورانده و بجانب الوهیت میکشاند و خدائی را در لباس بشری مرتبط با افراد انسان کرد که عشق میورزد و عشق بزندگی و تعلق بکار و انجام تکلیف میآموزد و اعمالی را که هیچ غرض و نفع شخصی محرک نباشد شریفترین وظیفه انسانی قرار میدهد. بالاخره مذاهب و طرق و عقاید

فلسفیه هند در این مقالات کرشنا مقایسه شده راه راست را مزج آنها قرار میدهد از آنجمله گوید هیچیک ازد و روش معروف سانکھیا که نجات بشر را در علم و معرفت قرار میدهد و مذ هب جوك که نجات انسان را از راه عمل و ریاضت میگیرد کامل و تمام نیستند و سرحد کمال و وصال نمیرسانند و باید از راه عشق و اخلاص پیشرفت و عشق کلید نجات میباشد و باید کرشنا را که خدائی در لباس بشر است دوست داشت و تاریخ نظم بهاگوت گیتارا که بتحقیق معلوم نیست بعضی در قرن سوم قبل میلاد مسیح گرفتند و بعضی از آن اشعار در قرن ثانی بعد میلاد تجدید نظم یافت و شامل هفتصد بیت در لغت سنسکرت است و بهیچده فصل و مقاله منقسم میباشد و نزد هندوان عزیزترین و مقدس ترین تعالیم حکمتی و اخلاقی شمرده میشود و از جمله کلمات او است :

” هرکس بقدر عقل و هوش خود مرا که خالق آفرینش دوست میدارد و بموجب معرفت و استعداد خود میپرسد و من نیز باندازه کوشش و دانشش او را بخودم تقرب میدهم و نیز لایتناهی و فضا فقط در معاملی هستند که میتوانند از لایتناهی اطلاع یابند و همچنین خداوند است که فقط میتواند بر احوال خداوند واقف شود و نیز از برای هیچیک از موجودات مرگ نیست زیرا کلیه آنها در خداوند گنجیده اند

عقلاء معرفت جویان و مردگان بهیچوجه از وضعیت خود افسرده خاطر نمیباشند زیرا هرگز نه من و نه تو و نه هیچیک از موجودات نخواهیم مرد و عموماً همگی پس از مرگ باقی خواهیم ماند و نیز من چندین مرتبه تولد یافته ام تو نیز همینطور منتهی من تمام آن تولدها را در نظر دارم و تو فراموش کرده ای گرچه من ذاتاً تابع و رهن مرگ یا حیات نمیاشم مع هذا در مواقعی که پاکدامنی و راستی در این عالم رو به پستی رفته تنزل میکند و ظلم و شرارت غلبه مینماید در اینگونه مواقع است که من ظاهر و مرئی و در قرنهای مختلف برای گستردن سایه عدل و رفع شرارت و ظلم و سیاست جفاکاران و ارشاد حقیقت دوباره آشکار میگردم . و نیز شخص با حقیقت و متدین که بدین عالم قدم گذارد باید تحت شکنجه ها و ضربتهای شیرین خورد شود تا آنکه دارای قدر و منزلت شود زیرا درخت صندل که هنوز خورد نگشته رایحه خوش او در آن مخفی است ولی همینکه شکسته شد اول چیزی را که معطر میسازد تبری است که بدان اصابت نموده و در حقیقت دشمن او بوده است و نیز هرگاه توفیق بانیکان معاشرت و آمیزش نمائی سرمشقهای اعمال تو بی فایده خواهد ماند و مادامی که در میان منکرین حقیقت و شیرین زندگی میکنی بهیچوجه ترس مرگ را بخود راه مده و ایشان را براه حق

ونيك هدايت كن . شخص پاكدامن و باتقوى مانند درخت
عظيم الجثه قطورى است كه نباتات كوچكتر از خود را بوسيله
شاخ و برگها كه بمنزله سايمان است محافظت و محارست
مينمايد و يكنوع طراوت حياتى مخصوص بايشان ارزانى
ميدارد و نيز بديهاى كه ما بديگران رسانيم مانند سايه اى
كه دنبال جسم ما حرکت كند هميشه و در همه جا ما را دنبال
ميكند و بالعكس كردار نيك و محبتى را كه ميرسانيم به نجاج
وفلاح ما فوق العاده كمك خواهند نمود و نيز اكنون اسرار
بزرگ حيات را من بر شما ظاهر ساخته و فاش نمودم شماها
نيز بنوبه خود آنها را بغير از اشخاصى كه مايه فهم آنها را
دارند بكسان ديگر ابدآ اظهار و ابراز ننمائيد . مرام و مقصود
را شما ميفهميد ولى سائرين درجه ادراك آنها ندارند آنها
فاقد دیده بصيرت اند و فقط روزنه كوچكى از آنها مشاهده
ميكند .

و ديگر از كتب هندوان شش شاستر محتوى تفسير
و تفصيل كتب ويد و نيز هيچده پوران حاوى يك مليون
و ششصد هزار سطر يا از يميران بنوع كشف و الهام و يا از
برهمنان در اوقات رياضت و تفكر و مراقبه صدور يافت مشتمل
بر قصص و اساطير و افسانه ها راجع بطوفان عالم وغيره است

و تعلق بمدتى قريب دويست سال دارد و شايد در بيست و
يك قرن قبل در اثناء اختلافات و منازعات بين برهماييت
و بودائيت شهرت يافت و گفته اند اولين قسمت كتبى
حقيقى هند كاربودائى است و تعلق بسه قرن قبل از مسيح
دارد و در پوران هاى مذكور كه غالبا نسوان هند ميخوانند
نسبت به برهما و نسبت به وشنو و سيوا يا مهاديو و نسبت
به رام و نسبت به كرشنا نظائر آنچه در تواريخ عبرانيان
راجع بآدم و حوا و اولادشان و راجع بلوط است مسطور
ميشد و ميتوان استنباط نمود كه همه آنان و كشن و غيره
از راجه ها و بزرگان كشورى و روحانى بودند و در وصف
برهما و وشنو و سيوا و غيرهم و نيز در كيفيت خلقت بنوع
اختلاف و افسانه و مرموز ثب است كه احتياج بتفسير و
تطبيق دارد چنانچه مدتى ايندرا بوصف خداى اكبر
ستوده شد و دوره اى اگنى در السنه شعراء بوصف خداى
اعظم ستايش شد كه گويا جز او نيست و در بعضى مسطور كه
برهما و ويشنو و مهيش يعنى سيوا هر سه از بطن آوشكتى
ظاهر شدند كه آن هر سه را شوهر خود گردانيد و در بهاگو
پورانا است كه از ناف ويشنو گلى برشكفت و در آن گل برهما
پيدا شد و در ديگرى مذكور است كه از آوشكتى ماده
وتخمى پيدا شد كه از آن وشنو پدر سيوا برآمد و در ديگرى

که برهما سیوارا بیافرید و در دیگر است که برهما و
 ویشنو و سیوا از ناراین بدین طریق بوجود آمدند که برهما
 از جانب راست و وشنو از جانب چپ و سیوا از وسط پدید
 گردیدند و غالباً مقام رام و کرشنا اوتار ویشنو بیان شد .
 در جای دیگر مسطور است که روزی ویشنواز روی تفاخر
 گفت منم خدای همه و کرشنا شنیده او را حلق فرورد .
 و در بعضی مقامات نوشته شد که برهما علة الملل بدینار آشکا
 ساخت . و در جایهای دیگر وشنو یا سیوا یا کرشنا باین
 مقام مسطور گردیدند و نیز زمین به پشت لاک پشت یا مار
 قرار دارد و محیط زمین دوست کرور میل و کوه افسانه ای
 سمیر سیصد هزار میل مرتفع و بیخش شصت و چهار هزار میل سطر
 و پهنای قلّه اش یکصد و هشت میل و بر فرازش وشنو و سیوا
 و ایندرا و غیرهم قرار دارند و به اطراف آن کوه کوههای
 دیگر است که هر درخت از درختان بر بالای آنها چهار هزار و
 چهار صد میل بلندی دارد و هشت دریا دریای شور دریای
 شیریه نیشکر دریای شراب دریای روغن دریای شیر دریای
 دوغ دریای آب شیرین پیرامون کوه سمیراست و نام برهما
 بوصف خالق کلّ اشیاء و خصوصاً علماء دین و نام ویشنو
 و مراتب سه گانه اش طلوع و ظهر و غروب و باوصاف مرقاة بزرگ
 و مقیاس عالم و منجی و مجدّد حیات و حافظ خصوصاً حافظ

آسمان اعلی و نام مهادیو باوصاف تند خو و خدای رعده
 و متدرجاً بعنوان سیوا و همچنین نامهای رود را واگنسی
 در وید و کتاب مانو ذکر شدند و بالمآل تجسد برهما که
 خالق اشیاء میخوانند دارای چهار سر با ریش و نیم تنه
 سفید میباشد و او ست که نوشتند تخم مرغی را بشکست و از
 نیم پوست آن آسمان و از نیم دیگر زمین را بیافرید آنگاه
 خودش را بدو اصل نر و ماده تقسیم نمود و از ترکیب آن دو
 اصل مانوا اسوایا مبووا متولد شد و جهان ۹ جنبش و حرکت
 حاصل کرد و او خود باستراحت پرداخت . و ویشنو زیبا
 صورت و باشهوت و عامی است و در آغاز در آسمان و روی بال
 سحرآمیز یک پرند بود و حافظ و نگهبان جهان است که
 برهما خلق نمود و زن او لوکسما نام رب النوع عشق و حا
 میباشد و ویشنو در موقع لزوم محض نجات ارواح بزمین میآید
 و تابحال بابدان مرد قد کوتاه و نیز ماهی در طوفان هند
 و شیر و خوک ظاهر شد و باری دیگر در آخر الزمان آشکار
 گردد . و سیوا خدای مرگ و بی رحم و باشهوت و خوشگذران
 میباشد و ناگهان ظاهر میشود هلال ماه روی سرش و امواج
 رود کنگ در میان گیسوانش میغلطد تجسدش دارای سه
 چشم و چهار بازو و زیر گوی آبی رنگش زهر بوده و گردن بندی
 از رووس انسانی برگردن دارد و زنهایش پاروا رب النوع

کوه و گالی و دونکا نام دارند و او گاهی در برفهای کوه
 هیمالیا و گاهی در قبرستان و گاهی هم برقص های عاشقانه
 میپرداخت و از خدایان دیگر گانسا سرش مثل سر فیل است
 و نیز اگنی و اشجار و احجار و حیوانات و ارواح مقدّس
 بسیار که میپرستیدند تا آنجا که محاربات و طائفه آریانی
 هند و مشهور بشمسی و قمری مسطور در راما برهما تهما
 وقوع یافت و در آن بین توحید برهما و شنو سیوا بیک خدای
 اعلی باقوه خالق حافظ مخرب تنظیم گشت و شاید در بحبوحه
 منازعات با بودائیان صورت اتحاد سه گانه موجود الحال
 تحقّق یافت ولی بی شک اساس این عقیده در وید است و
 عبارت چنین میباشد که وجود اعلی در سه مقام موجود
 است خلق و حفظ و تخریب و چون پس از انقضاء نه قرن
 کشمکش بین برهمنان و بودائیان از سال پانصد بعد میلاد
 مسیح تا سال یک هزار و چهارصد بالاخره برهمنان غالب
 و بودائیان خارج شدند این اعتقاد اتحاد ثلاثه در واحد
 در سراسر هند وستان منتشر گردید .

شّمه ای نقل از کتب و شریعت برهمنیان

از مسطورات در ریگ وید مفاد این عبارات قدیمترین

و موثرترین قصّه آفرینش میباشد :

در آن هنگام نه عالم بود نه فضا نه چیزی دیگر فوق آن
 نه چیزی در جایی محیط و نه محاط و نه مرگی و نه بقائی
 و نه امتیاز روز و شبی بلکه فقط آن یگانه موجود بالذات متحقّق
 قائم بجوهر خود و جز او چیزی نه و عالم در ظلمت نیستی
 نهان و کثرات در قشر مخفی و مستور و بقوت اراده انتاج
 گردیدند نخست در فکر مشیت اولیه صورت بست آنگاه
 بذر اصلی نتیجه بخشید و حکماء آنرا در عالم خود بعنوان
 عقل پذیرفتند و شمع روشن آن فعالیتهای خالصانه
 در وسط و بالا و پائین امتداد یافت و آن قوه انتاجیه اراده
 و ماده شدند و طبیعت که در جوهر خود مستند و متکی است
 پست تر و آنکه طبیعت با او مستند است مافوق میباشد که
 بطور قطع میداند ، و که در این عالم ادعا تواند کرد که عالم
 هستی کی و چرا بعمل آمد ؟ باز که میتواند بداند کسی
 نتاج شد و کی این عالم وسیع طلوع نمود ؟^{۱۱} نیز در آن کتاب
 بدین مضمون است :

(۱) قطعه ۱۲۹ ریک و داراچنین ترجمه و تبیین کرد نیر
 درید و خلقت نه چیزی بود نه نبود یک چیز بود (بسانسکر
 طاد و عبری هو) عشق به شهود آب ازلی را پدید آورده
 مستغرق در ظلمات سپس اراده گاماپید اشد .
 در حدیث قدسی معروف : کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
 فخلقت الخلق لکی اعرف .

مردم ویرا ایندرا میترا وارونا اگنی مینامند و او که یکی است و حکماء او را طرق مختلفه میگویند ویرا اگنی یا ما ماتاریسوان میخوانند. در آغاز نور طلائی اصلی طلوع نمود او یگانه خدای مولد گل است او ست که زمین و آسمان را پیا داشت و او ست خدائی که بسوی او مسما قربانیش را باید تقدیم داریم او ست که جان بخشید و قوت عطا نمود و گل ارباب اولوالانوار برکت او را مسئلت دارند جوارش بقا است و سایه اش ممت مییابد او ست خدائی که باو ما باید قربانی خود را تقدیم داریم او ست که بقدرت خود یگانه مالک تنفس و بیداری عالم است و او ست که گل را چه حیوان و چه انسان حکومت مینماید او ست خدائی که ما باید باو قربانی تقدیم نمائیم او که جبال مستور برف و دریای پر خروش با رودخانه عظیم و طولیش قدرت او هستند و اقطار مانند بازوان او میباشند او ست خدائی که باو باید قربانی خود را تقدیم نمائیم ^اکه باو آسمان روشن و زمین قائم است او که باو آسمان تأسیس یافت او که در جو نور را مقرر فرمود او ست خدائی که باو قربانی تقدیم مینمائیم او که بسوی او باراده او آسمان و زمین محکم ایستاده اند اینک مرتعش در باطن بیلا نظر کن او که پراز انوار شمسی میدرخشد او است خدائی که باو قربانی

تقدیم مینمائیم او که بجلال خود حتی بر ابرهای پر آب نگریسته آن ابرهائی که قوت داده و قربانی نهادند اوست رب الارباب اوست خدائی که باو قربانی خود را تقدیم مینمائیم او مارا هلاک مکناد که خالق زمین و بخشنده است آسمان را بیافرید و میاه درخشان و منظم را خلق نمود اوست خدائی که باو قربانی خود را تقدیم مینمائیم .
در محلی دیگر بدین تقریب است مرا ای وارونا هرگز نگذار در خانه ترابی در آیم ، بخششی ، ای مقتدر بخششی اگر در این راه لرزان و ترسان روم مانند ابری که بسوی او رانده شود بخششی ای مقتدر بخششی با نیازمندی و آرزومندی ای خدای قوی منیر من بساحل غلط رفتم بخششی کن ای مقتدر بخششی عطش طاعت گزار را هر چند در وسط آبها ایستاده است احاطه نمود بخششی کن ای مقتدر بخششی هر وقتی که ما مردم يك تعدی را در مقابل میزبان آسمانی مرتکب شدیم و هر وقتی که شریعت را به بیفکری شکستیم بخششی کن ای مقتدر بخششی ، حتی پرستندگان خود را مگذار تورا از ما دور سازند و در جشن ما هر چند دور باشد حضور برسان و اگر حضور داری بما اصفا فرما چه آنانکه در اینجا مشغول نمازند و مگس وار دور عسل گرد آمدند مسائل و آمل غنای حقیقی هستند و دروازه امید خود را

چنان بسوی ایندرا محکم و مفتوح و محصور کرده اند که ما پاهای خود را در ارا به ثابت و محکم میگذاریم ، در حال امل و آرزوی غنا مانند فرزندی که از پدر میخواهد بکسی تضرع و دعا داریم که صاعقه را در دست دارد و بخشایشگر جوادی است کاش ما را اصفا نماید چه که سمیع است ازو ثروت خواستیم نمیشود که دعای ما را حقیر و خوار گیرد و در زمانی کم صدها و هزارها عطا فرماید اگر خواهد بدهد احدی ردش نتواند کدام فناپذیری جرئت دارد آنرا که در تو غنی است ضرر رساند ای مقتدر بواسطه ایمان بتو است که شخص قوی در روز میدان غنیمت میبرد تو بنام معطی بر کل معروفی هر کجا میدانی است هر یک از ملوک ارض هنگام احتیاج بکمک بنام تو توسل میجویند اگر من مانند تو عظمت و خداوندگاری میداشتم نمازگزار درستکار را کفالت مینمودم و او را در مشقت و انمیگذاشتم همه روزه او را بجزا ثروت میدادم هر که بود پاداش میبخشیدم ، ای توانا دوستی و سروری و پدری جز تو نداریم مانند کودکان گرسنه تشنه بشیر تورا میخوانیم و ترا میستائیم که مدیر عالم حیات و حرکت هستی ای شجاع ای ایندرا که مدیر کل نامتحرک نیز هستی چون تو کسی در آسمان و زمین نیست و چنین کسی نبوده و نخواهد شد .

و این اشعار اصلیه وید است که خطاب بفجر مینماید :
 ای آنکه سعادت و مسرت در قرب جوارتست زنگ نامهربانی
 ما را بزد و تمعات و برخورداریها بیفزا ، سلامتی بیخشا ،
 بغض و عداوت را زائل فرما و خزائن ثروت را ای فجر مقتدر
 بر طاعتگزار بگشابه بهترین شفاعت بهر ما بدرخشا ، تو ای
 فجر مشمشع عمر ما را طولانی نما تو با تمام محبت بما روزی
 میدهی و بوسیله گاو و اسبان و گاریها ثروت می بخشی
 تو ای فجر دختر اعلی الولاده آسمانی بما ثروت وسیع
 بسیار عطا کن شما ای خدایان با تبریکات خود ما را همیشه
 محافظت فرمائید .

و نیز در وید است ، تو در وجود خود دوستی داری
 بس بلند مرتبه و آنرا نمیشناسی چه در سر هر کسی مستقر
 و حکم فرما و در قلب همه سکنی گزیده است کمتر کسی وجود
 دارد که بتواند بتفحص او را پیدا نماید و هر کس هوی و هوس
 و امیال نفسانی و کردار خود را فدای موجود حقیقی یعنی
 قربان آن کسی که اساس طبیعت و اصول کلیه موجودات را در
 دست دارد نماید بسرحد کمال خواهد رسید زیرا شخصی که
 در خود احساس شادکامی و سعادت نمود در حقیقت او همان
 کسی است که با خداوند مییابد و اما بدان روحی که
 بخداوند نزدیک گشت از عذاب و الم تجدید حیات و از
 شکستگی

و پیری و رنج و تعب حیات مصون و محفوظ خواهد ماند
و آب جاویدانی خواهد آشامید .

و در کتاب اول مانواست : هستی در نهان تاریکی مغموم
بود چنان که درك و وصول بآن امکان نداشت و چنان از هر
صفت و تمیز عاری بود که تصوّرش نه بعقل و نه بوحی مقدور
نمیشد گوئی در خواب عمیقی میزیست و چون مدت انحلال
بسرآمد ارادهٔ مولای زمامدار که ابصار و ادراک به او راه نداد
چنین شد که این عالم را با عناصر خمس و اصول دیگرش
عیان سازد ، بنور اقدس پاره های ظلمت شدید را براندازد
و حکمت آنکه جز خرد را در کش نماید چنین اقتضای نمود که
از جوهر خود مخلوقات گوناگون ظاهر سازد و نخست آب را
بیافرید و اصل و جوهر خویش را در آن بنهاد که بیضهٔ درنی
مانند زر خالص شد که در درون آن ذات عالی بصورت
برهما زیست و او جد همه کائنات است و آبهارا نارا یاروح
خدا خواندند و چون آن اولین یانا یا جای حرکت او بودند
از این جهت نارایانا یعنی متحرک در حیات نامیده شد
و چون بر برهما در بیضه يك سنه برهمیه یعنی ... / ۰۰۰ / ۰۰۰۰۰۰
سنه بشریه گذشت بصراف ارادهٔ خود آن بیضه را دو قسمت کرد
و از آن دو آسمان و زمین بیافرید و در مابینشان جو را
باقطار هشت گانه حوض دائم آنها قرار داد و عالم پیدا شده

از قسمتهای دقیق هشت اصل فعال الهی اند : روح عظیم
برهمنی و شعور و آگاهی و حواس خمس و در عالم خلقت
ذی حیات از همه اعلی و ارفع قرار گرفتند و در مابین آنها
ذی عقل برتری دارند و در میان آنها انسان و از طبقات
انسانی طبقهٔ مقدّسین اعلی هستند و در آنها علما و در
سابقینشان آنان که وظیفه خود را شناخته عامل باشند و برهم
تجسد دهارما خدای عدالت است چه برای این متولد
میشود که عدالت را نشر دهد و چون بعالم انوار در آید تولد
یافته در عالم اعلی است و از خطا در فکر و گفتار و فعل آزاد
و مطهر است و از بستگان و اخلاف خود تاهفت شخص
را تنزیه و تطهیر نماید و لایق آن است که مالک روی زمین
باشد .

و در کتاب دوم مانو در باب تربیت روئای دینی چنین
مسطور است : خود دوستی گرچه خصلت مستحسن نیست
ولی تخلص از آن در این عالم یافت نشد حتی تعلق و تحصیل
کتاب مقدّس بر اساس خود دوستی تأسیس گردید و اجراء
اعمال بر پایهٔ حبّ نفس قرار گرفت ، شوق و انجذاب بعمل
ریشه اش در انتظار و امید بعضی ترقیات و سعادات استقرأ
یافت و بهمین انتظار و امید قربانیها بعمل آمده صرامت
در احکام دینی و طهارت از گناهان ، گل معلوم است که

از امید مکافات برمیخیزند حتی يك عمل ساده در این عالم ادنی هرگز از انسانی خالص از حبّ نفس صادر نشده هر عملی که صادر شد از امید بپاداش بود و اگر کسی باجرا^۱ وظیفه خود قیام و ادامه نماید بدون آنکه هیچ نظری بائمار آن داشته باشد قطعاً چنین شخص بعد از این عالم بمقام بقاء وارد خواهد شد و در این عالم نیز تجلیاتی را که فقط در قوه خیال توان تصور نمود مستحق خواهد بود. مردم درجه عالیّه، زّار فدائیت بر کمر بسته با استعمال کلمه معظم دهاویاتی در اول کلام باید بدرویشی غذا بدست آرند و اهل رتبه دوم در مابین جمله و اهل رتبه سوم باستعمالش در آخر کلام، و اول خوراک مادر یا خواهر خود یا خواهر مادر یا زنان دیگر را طلب نماید و چون آنچه غذای مشتهی که حاجت داشت جمع نمود و بدون نقصان بمریی خویش تقدیم کرد در حالتیکه کما یجب پاک و نظیف و مطهر شد باید قدری از آنرا بسوی مشرق تناول نماید و اگر عمر طولانی میخواهد باید رو بمشرق بخورد و اگر طالب ثروت است رو بمغرب و اگر حقیقت و جزای آنرا میخواهد رو بشمال و چون متمدّانه قصد قرائت وید نماید باید بآن طریق که شریعت مقرر کرد متوجّهاً الی الشمال ووضوء بعمل آورد عبادت مقررّه انجام دهد و سینه پوش نظیف پوشیده اعضا^۲ بدنش

جمع باشد. بر همین در شروع و ختم نطقش در خصوص وید باید پیوسته حرف اوم را با خودش تلفّظ نماید تا محفوظاً در خاطرش مانده چیزی از او فوت نگردد. آن عالم دینی که وید را میداند و با فراغت و وحدت در صبح و عصر آنحروف و آن موضوع مقدّس را که با سه حرف انجام مییابد تلفّظ نماید در قداستی که وید عطا کرده داخل خواهد شد حتی وحده نزد خدایان محترم است و امضایش يك سند قاطع مییابد و چون با عزم و نیت راسخ خدائی کند نفس خویش را تنزیه و تقدیس بخشد و مرد دویار دنیا آمده که آن سه را در خلوت از خلق هزار بار تکرار نماید در يك ماه چنانچه مار از لای زارش آزاد شود حتی از آرایش خشم و تمّیّی پاک و مستخلص خواهد شد ضبط نفس با تمرکز دادن در خدا^۳ اعلی طاعت است اما هیچ چیزی اعلی از نام مقدّس نیست اعلان حقیقت افضل از خفیه مییابد تمام احکام لازمه و کذا تقدّمه^۴ باتش و قربانیها در گذرند اما آنچه بمسند اعلان حرف اوم است، تکرار مقدّس او ده بار بهتر از قربانی ممتاز مییابد، صد بار بهتر در صورتیکه استماع شود، و هزار بهتر در صورتیکه خالصاً ذهنی بوده بگوش نرسد برای انسان شهوانی نه حریت نه قربانی نه مراقبت شدید^۵ نه غیرها هیچیک تحصیل سعادت نمینماید چنانچه آنکه

عمیقانه با تیشه حفر نمود بسرچشمه آب رسید ، آنکه خالصاً نه بمعلم خدمت کند بمعرفت رسد ، چه دانش در عمق فکر معلّم موجود است ، هرگاه آفتاب طلوع و غروب نماید و شخص در تلذذات احساسیه بخواب مانده نداند باید تمامت روز روزه گرفته نام مقدّس را تکرار نماید باید خدا را در صبح و شام عبادت نماید و همانطور که شریعت امر نمود وضو گرفته اعضای خود را در اختیار نگهداشته با عزم ثابت در محلی طاهر کلمه را تکرار نماید ، مرد دویار بدنیا آمده هرگاه بدون قصور ، وقت تحصیلش منقضی شود پس از موت بملکوت عالیّه درآمده دیگر در این عالم ادنی در نیاید .

در کتاب دیگر در باب اخلاق متاخره است ؛ برهنه نباید تمامت ربع اول عمر را بایک موی دینی بسربرد و ربع دوم را بزندگی عائله^ک و خانگی با زوجه شرعیّه خود صرف کند و باید جان داری را آزار نکند و تهیه موجبات زندگی و معیشت خود و عائله خود بنوعی که کاملاً در شریعت تبیین گشت باستثناء اوقات معینه نماید و باید از راست فتنه انگیز پرهیز کند و باید از هر دو چه راست منفور الطبیعه و چه دروغ مقبول الطبیعه اجتناب نماید و این اساس و روح^{مطلب} است که باید نیک و خوب گوید و در میاندت و مشاجرت بی ثمر با احدی داخل نشود ، آنچه متعلّق بغيراست

زحمت میآورد و آنچه متعلّق بخود است مسرت میبخشد ، باید بداند حدّ الم و سرور همین چند کلمه است بهر نیتی که انسان عطا نماید بجزایش کاملاً خواهد رسید چه آنکه با احترام عطا نمود و چه آنکه محترماً آن عطا را قبول نمود بمکن سعادت میرسند ، و اما اگر بخلاف این نماید بصوب هول و رعب میروند . انسان باید از دوام طاعت عجب نیارد و در حال قربانی کردن لسان کذب نداشته باشد ولو صدقه ببیند ، عالم دینی را اهانت ننماید و اگر هدیه و تبرّعی میدهد هرگز افشا نکند . قربانی بکذب باطل میشود و فضیلت طاعت بعجب از میان می رود ، باهانت عالم دینی از عمر کاسته میشود و بافشاء هدیه و تبرّع ثمره عمل از میان می رود چه در مورث بعالم بعد نه پدرش نه زنش نه پسرش نه قریب^{نیش} همراه و باقی نیستند و فقط فضیلتش با او خواهد بود ، هر کس تنها متولّد و تنها متوفّی و تنها بجزای عمل نیک خویش و مجازات عمل بد خواهد رسید .

در کتاب دیگر درباره خوراک گوشت و غیره مسطور است : کسیکه ولادت ثانیّه یافت هرگاه یکی از شش چیزی را که از آن سیر پیاز گوشت خوک مرغ خانگی است بخورد از مقام خود منحلّ خواهد شد و اما اگر بغير عمد از آنها چشید باید کفّاره بدهد و یک نوع کفّاره است که باید سالی یکبار محض

اغذیه ناروا که شاید در عرض سال لب زد بعمل آرد. گوشت بدون ازیت حیوان بدست نیاید و ذبح حیوانات سبب راه سعادت مینماید لذا باید از خوردن گوشت امتناع ورزید. هیچ فناپذیری بیش از آنکس گناهکار نیست که میخواهد گوشت خود را بوسیله گوشت دیگران زیاد نماید. بتفدی از میوه ها و ریشه نباتات و حبوبات چنانچه مرتاضین تناول مینمایند شخص بآن مقام اجر و ثواب نخواهد رسید که بوسیله احتراز و احتیاط از خوراک حیوانی، ولی در بعضی مواقع دیگر اجازه تناول لحوم موجود و بنوع تفاوت در محال متعدده حیوانات ماکول اللحم را شمرند حتی در بعضی مواضع جواز قربانی مستفاد میشود.

در باب زنان و پاکیزگی مسطور است: در ملاطفت با نسوان غرابت و قباحتی نیست چه انسان طبعاً منعطف بآنان است اما بواسطه امتناع قدیسانه از اقتران با آنان بیاداش عظیم ممتازی میرسد. تحصیلات مقدسه، طاعت صمیمانه، غذای مقدس، عقل، اعمال مفروضه دینی، آفتاب، زمان، آتش، آب، خاک، هوا، اندود کردن بافضله گاو همه این امور مطهر ارواح متجسده اند اما فوق کل این اشیاء طاهره طهارت در تحصیل ثروت برتر و مهم تر است، آنکه با دستهای پاک بثروت رسد فی الحقیقه

طاهراست نه آنکه فقط با آب و خاک تطهیر نماید. معرفت یافته گان بعفو و اغماض طاهر میشوند. آنانکه از وظائف خویش غفلت ورزیدند بآزادی و آنانکه گناه نهانی دارند بفکر و اندیشه پاک و آنانکه اهل دیدند بتقوای خالص مطهر میگردند و ابدان بواسطه آب و افکار بواسطه راستی و روح زنده بواسطه معرفت و طاعت و حکمت بواسطه دانش خالص پاک میشوند و به زن بدون شوهرش نه قربانی نه روزه و نه هیچیک از اعمال دینی اجازه داده نشود، زن بهمان درجه که بصاحبش احترام میکند بآسمان صعود تواند کرد زنی صادق که خواهد بآسمان برآید و در قصر شوهرش ورود کند باید هیچ عملی مخالف مهربانی با او چه در حیات و چه در ممات او مرتکب نشود. زن بناداری ساخته بقناعت و صرف غذا از میوه ها یا ریشه نباتات یا برگها و گلها لاغر و ناتوان شود ولی پس از مرگ شوهر حتی نام مردی دیگر بر زبان نیارد و باید تا آخر عمر زندگی را بآن طریق ادامه دهد و هر مشقتی را بگذراند از هر مسرت و احساس خوشی اجتناب ورزد و شادمانی آداب فضیلت عالییه بعمل آرد و فقط بشوهرش دل بسته باشد.

کتاب ششم در ریاضت: برهمن باولاد ثانیه

یافته ، چون میخواهد متاض شود باید خانه و عائله خود را برجا گذاشته در جنگل زندگانی نماید خوراکش از میوه ها یا ریشه ها لباسش از پوست درختها یا جلد حیوانات بوده صبح و شام شستشو نموده موهایش را بلند و رها سازد و تمام وقتش را در قرائت و بید باتفکر و استغراق کامل در عوالم الهی و توجه تام بمطالعه عالم خلقت و طبیعت صرف نماید و باید قربانیهای متنوعه با تقدیم میوه جات و گلها و عملیات شدید برفتن در آتش و سرما بجا آورد و برای اتحاد با روح الهی یویانیشا در قرائت و تحصیل و مطالعه کند . هر برهمنی که جدا چنین رفتار نمود که مقدسین بزرگ کردند و عاری از خوف و حزن گردید و در جوهر الهی تعالی یافت ، نه طالب حیات ، نه طالب ممات باشد . در روح اعلی مستغرق در عالم فکر ، بدون هیچ خواهش زمینی و بدون هیچ رفیقی ، بلکه فقط با همان نفس خودش درین زمین زندگانی نماید . متاض بهر بدست آوردن سعاد اخروی روزی فقط یکبار باید خوراک تکدی نماید اگر با او ندادند محزون نگردد و اگر دادند مسرور نشود و مراقب باشد که ضرر بجانداری نرساند و اگر غفلتاً ذیحیاتی را کشت بدین طریق کفاره کند که شش بار نفس را ضبط نموده سه صوت او را تکرار سازد و بدینگونه بالاخره با روح ابدی

دساز باشد .

کتاب هفتم شرایع مانوراجع بوظائف مدیران مملکت و روسا است که باید نیکان را ثواب و بدان را عقاب کنند و صاحب غریزه عالی در مجازات ، بمقام پسر برهما است و سرشته از نور محض میباشد . مجازات مدیر متعالی مقام است که عالم بشر را اداره کند قوانین را اجرا نماید قوم را محفوظ دارد عدل را بکمال رساند و بدون آن تمام رشته های جوامع گسیخته و تمام حد و سد ها خراب و فساد و اختلال عظیم خواهد شد . سلاطین باید برهمنان را احترام کنند و از رذائل و شرور احتراز نمایند و باید مشاورین خوب و سپاهی شجاع برگزینند . پادشاه باید برادر ملت خود باشد وقتی که بجنگ میرود رعایت قوانین شریعت جنگ را بنماید باید تیرهای مسموم بکار نبرد باید به نفع اندک تیشه بر ریشه خود نزند . باید بموقع لطیف و نیز بموقع شدید باشد .

کتاب هشتم متعلق بقوانین سیاسی و جرائح است . راجه باید همه روزه محکمه اش را بپا داشته بکمک برهمنها امور قروض ، استعارات ، بیمها ، اجرت ها ، کرایه ها ، عقود ، ایقاعات ، حدود ، تهمتها ، مهاجمات ، سرقت ها ، یغماها و گناهان دیگر را فیصل دهد . راجه باید تمام

مشاجرات را واریسی نماید که کدام موافق قانون و کدام نیست . باید زن بی صاحب را نگاهداری کند و در آرایش را بشرافت و احترام اداره نماید که منجر بمخاصمه و مرافعه نگردد . شهود تحذیر شوند که در قضایا راست گویند — ممکن است تصور کنند که کسی ایشان را نمی بیند و لسی خدایان و روحی که در خودشان است مینگرند و نفس خودشان شاهد و حاکم خودشان است . نفس بیدارت را تیره مکن چه شاهد باطن اعلاهی انسان است . ای رفیق جوهر روح اعلی که با تواست و در حصن تو مسکن گزید — دائماً متوجه و همش مصروف نیکیها و سستیهای بشر است و شهادت دروغ برای خلاصی پاکدلی از چنگ ظالمی جبار گناهک دروغ مصلحت آمیز میباشد .

در این کتاب اوزان و مقایس وضع شد حقوق و اجرت و ادایع و امانات و مزد خدمتکاران خصوصاً اجیر برای حفظ ربه و مسئولیتهایشان و مجازات افتراء و تهمت بدقت و کمال مقرر است و ربا بمقدار پنج درصد جائز و مسطور است اگر کسی حیوانی را بزند و درد شدید حادث شود باید با خودش همچنان نمود و نسبت بزوجه و پسر و خدمتکار تنبیه و تأدیب با چوب خفیف جائز است ولی نه بر سر و یا عضو شریف دیگر . و فقط برهنه است که عقوبتشان اخف از

عقوبت دیگران میباشد و اگر گناهی بضرر برهنه اتفاق افتد ذنبیت و عقوبت آن شدیدتر است . برهنه را اگر شخصی پست بخلاف ادب سلوک کند حتی اگر در محاوره و احتجاج بر او غلبه جوید باید تمام روز روزه بوده در جلوی برهنه بسجده افتد آنکه برهنه را بزند هزار سال در جهنم افتد هر که تمام ریگ وئد را بتواند تکرار کند از معاصی پاک گردد و لو سکنه جهان راکشته باشد در کُل شئون مصون باشد . هرگز پادشاهی برهنه را پوست نکند گرچه مرتکب کُل معاصی ممکنه گردد و فقط اخراج از مملکت توان کرد ولی اندام و مالش مورد تعرض نگردد و بزرگترین گناه این است که پوست کنده شود و پادشاه باید هرگز کشتن عالمی امین را بخاطر نگذراند .

کتاب نهم در باره زنان و ازدواج و کیفیت ارث و جزاء معاصی ؛ زن باید مطیع و محفوظ باشد در صفر پدران در جوانی شوهران و در کبر پسران محافظت او کنند او خود مستقل نیست باید تحت مراقبت مرد باشد . زن گناهکار مثل نفس کذب نجس و بد است و زنان خوب مثل الهه شده با از واجشان در آسمان مسرورند . و مرد را وقتی سمید توان گفت که با زن و فرزند متحد باشند و زن و شوهر در حکم نفس واحدند و در باره احراق

زنان شوهر مرده ابدأ زکری نیست و فقط در آدابی که باید در ایام حیات خود مجری دارند نکات و دقایقی بیان گردید ولی در بعضی از ولایات معمول بود که زن شوهر مرده خود را نیز با شوهرش میسوزاند و بر همان می گفتند که ثواب این عمل بی نهایت است و در ریک وید و مهابهاراته و برهما پوران و شاسترهای دیگر مرقوم است که بسبب سستی شدن یعنی سوخته شدن با لباس شوهر گناهانش زائل میگردد. مسطور است زنیکه با شوهرش میسوزد لاش شوهر را از دوزخ آنچنان کشیده می آورد که مارگیر مار را از سوراخش بدر میکشد و بعداً تا زمانیکه مدت ثوابش تمام نشود با شوهر در بهشت میماند و هر زنی که با شوهر مرده خود میسوزد خاندان خود و شوهر خود را پاک میکند اگرچه شوهرش قاتل برهن باشد بسبب سستی شدن تمامی گناهان شوهر محو و زائل میشود زن را بهتر از سستی شدن ثوابی نیست.

و در کتاب ستا کهر اشلوک باین مضمون است: زنی که با شوهر خود در آتش میسوزد سه پشت مادر خود و سه پشت پدر خود و سه پشت شوهر خود را پاک میکند و این بطوطه سیاح شهیر عرب اسلامی در قرن هشتم هجری در ضمن سیاحتش در مملکت هند مشاهدات خود را در قضیه مذکوره چنین نوشت: روزی دیدم مردم از مابین سپاهیان که در آن میان بعضی

همرهان ما نیز بودند میشتابند از آنان پرسیدم چه خبر است؟ گفتند تنی از هنود مرد و آتش بهر سوختنش افروخته گشت و زنش هم خود را با او میسوزاند و چون هردو سوختند همرهان ما برگشتند و حکایت کردند که آن زن مرد را دست بگردن کرده با اوسوخت و باز هم بعد از چندی در آن بلاد زنی از هنود را زینت کرده و سواره دیدم که برهنه و بزرگان هنود با او بودند و مردم هند و مسلمان از عقب طبل و بوق داشتند و بدین طریق در شهرها از آن گرفته آن زن را میسوزاندند و چندی بعد از آن در شهری بود که غالب سکنه از هنود و امیرش مسلمانی از اهل همانجا بود اتفاق افتاد که هندوان طاغی حوالی آنجا رهزنی کردند و امیر با گروهی از هند و مسلمان بسرکوبی آنها رفت و در آنمقاتله هفت تن از همراهان امیر که از طبقه هند بودند و سه تن از آن هفت که زن داشتند کشته شدند و زنانشان با حراق اتفاق کردند و نزد هندوان سوزاندن زن شوهر مرده خود را کاری نیکو و لکن غیر واجب است و هر زنی که پس از فوت شوهر خود را بسوزاند اهل خانه اش شرافتمند میگردد و بالعکس زنی که خود را نسوزاند موی سر خود را تراشیده ابدأ شوهر نمیکند لباس خشن پوشیده برای عدم وفایش نزد اهل و اقاریرش خوار و بد روزگار میماند

ولکن اگر اه و اجبار بسوزانند نمیشود و چون سه زن متعاً
 باحراق خود شدند مدت سه روز در خوشی و خورد و غناه
 سرکردند چنانکه گوئی دنیا را وداع میکنند و از هر سه
 زنان بدیدارشان میرسیدند و در صبح روز چهارم بهر يك
 اسبی داده شده که بحال زینت و عطر سوار شدند و در دست
 راست خود بانارجیلی بازی میکردند و در دست چپ آینه
 گرفته همی بخود مینگریستند و پیرامونشان را برهمنان
 احاطه داشتند و خویشاوندانشان با آنان بوده طبل و
 بوق و نفیر گرفتند و همی هندوان بایشان میگفتند که بپدرم
 یا مادرم یا برادرم یا دوستم سلام برسان و آنان جواب
 قبول میدادند و برویشان تبسم میکردند و من باهمرهمان
 برای مشاهده سوختن سوار شده با آنان قریب سه میل
 رفتیم تا بمحلی پر آب و درخت و سایه و تاریکی رسیدیم
 که در میان درختان چهار قبه و در هر قبه بتی از سنگ
 بود و فیما بین قبهها اصطخر آبی پر درخت و سایه داشت
 که آفتاب بر آن نمی تابید چنانکه گوئی بقمه ای از بقاع
 جهنم است بمحض وصول بآن بقاع آن زنان با اصطخر درآمد
 غوطه خوردند و لباس و زیور خود را بر آورده تصدق دادند
 و بهر يك پیراهنی خشن ندوخته از پنبه داده شده که قدری
 از آن بر کمر بسته و قدری بر سر و شها انداختند و در جائی

پست بقرب آن اصطخر آتش افروخته شد و روغن کنجد بر آن
 ریختند که اشتعال بیفزود و در آنجا تقریب ده نفر
 چوبهای بزرگ بدست گرفته حاضر بودند و طبلداران و بوقداران
 ایستاده انتظار آمدن آن زنان را داشتند و در جلوی
 آتش افروخته مردمی پرده بادست خود گرفتند که نظر بر آن
 نیفتد و دهشت نیارد ناگهان یکی از آن زنان را دیدم
 همینکه بآن پرده رسید از دست آن مردمان بمنف کشید
 و چنین بآنان گفت مارامیترسانی از آتش من میدانم رها
 کن مارا و خنده میکرد و دستها بنوع پرستش و احترام آتش
 بر سر گذاشت و خود را در آن انداخت و همان هنگام طبلها
 و نفیرها و بوقها نواخته شدند و آن مردم آنچه بردست
 داشتند بر آنان افکندند تا نتوانند بجنبند و صداهای
 برخاست و ضجه بسیار شد و من در آنحال نزدیک شد که
 از اسب بیفتم و همهمان آب آورده رویم راشستند و برگشتیم
 انتهی

و نیز از دواج در صفر و قبل از بلوغ شایع بود و کتابی
 دیگر از مانو در باب گناهان و عقارات و بنوع گلی عقوبت
 گناه خفیف است و شراب تلخ شدید الاسکار نباتی مقدس
 سوماکه هندوان با شامیدنش بارسوم دینیّه تبریک و تقدیس
 میشوند و در وید مذکور است و در سانهتیا ای ارماسا وید

سرود هائی برای تقدیم آن گیاه بنفمات ثبت میباشند .
 در این کتاب در حقش چنین مذکور : هیچکس حق شرب
 آنرا ندارد مگر آنکه باهل بیتش نیز بدهد و آن بسیار مدوح
 و موجب کفاره گناهان میگردد ولی تعاطی مسکرات جز
 بهنگام تقدّمه سومای مذکور تا حدی ممنوع است چنانچه
 اگر برهمنی هم استعمال مسکر نماید بدرجه بسیار پست
 متساقط گردد و اگر برهمنی عرق سوما بخورد بلکه نفس
 شارب باو برسد باید بذکر مخصوص گرفتن باحبس نفس و
 خوردن کره مصفی کفاره کند و اگر کسی گاوی را ضرب رساند
 بکشد باید کفارات پر مشقتی انجام دهد تمام روز بانتظار
 گله گاو بسر برده غبارانگیخته از سمشان را خورده در شب
 با ادب و خضوع نزد آنها بوده نشسته محارست نماید بی خجا^{لت}
 همینکه آنها میایستند بایستند و چون حرکت میکنند تبعیت
 کند و چون میخوابند نزد آنها بخوابد و بر این طریق سه ماه
 عمل نماید و برای قطع اشجار و کندن ریشه نباتات یا قتل
 حشرات یا جرح کائنات حسّاسه و امثالها کفاره این است
 که چندین صفحه از وید را بتکرار خوانده کره مصفی خورده
 حبس نفس نماید .

کتاب آخر مانور راجع بانتقالات نفوس انسانی و مآل
 سعادتشان است و چنین بیان شد که هر اندیشه یا سخن یا

کار انسانی خوب یا بد ثمر مناسب خود را بعد از مرگ ناچار
 خواهد داد و گناهان صادر از فکر سه و از لسان چهار
 و از اعضاء بدنی نیز سه است و سه اول : حرص و سرکشی و کفر
 و چهار وسط : کذب و زشتگوئی و سخن نامهربانی و لغو
 و سه اخیر : سرقت و ایذاء و زناست و هر که زمام اختیار افکاء
 و اقوال و اعمال را بید عقل و اراده گیرد او را سه فرمانده
 متحد در یک باید خواند و در انسان سه غریزه است که
 نخست او را بخوبی دوّم بشهوت سوّم بظلمت و بعبارة
 اخری اول بمعرفت دوّم بهواهای نفسانی سوّم بحیوان^{نیت}
 میکشاند و از آثار و اثمار غریزه اولیه تحصیل کتب مقدّسه
 و طاعت و تقوی و زمام گیری نفس و اطاعت و از دوّم اعمال
 ریاکارانه و تیره گی فکر و عدم اطاعت و از خود راضی بودن
 و از سوّم بخل و انکار خدا و تن پروری و هر عمل که انسان
 از بجا آوردنش خجل است و کمال مقصود غریزه اولیه
 فضیلت ، دوّم ترقیّات دنیویّه ، سوّم لذائذ میباشند و
 کسانی که دارای غریزه اولی باشند پس از مرگ بمقام
 بزرگواران میروند و آنانکه دارای غریزه ثانیه اند به ابدان
 انسانیّه وارد میشوند و آنها که تحت نفوذ غریزه ثالثه قرار
 دارند بهائم و حیوانات میشوند و طریق تناسخ در اینجا
 مشروحاً بیان گردید که نفس انسانی بعلمت ارتکاب خطای

بزرگ محکوم میشود که در مدت بسیار طولانی در ابدان کلاب و حیّات و هوام و عنکبوتها و نباتات انتقال یابد و تناسب ملحوظ میگردد مثلاً آنکه حبوب بدزد و موش متولد میگردد و آنکه گوشت سرقت کند لا شخورشود و آنکه مولع در لذات ممنوعه است جسمش چنان حادّ و درهم شود که آلام شدیده بیارد بمبارقهٔ اخری هر عملی تولّد اعلی و اشدی را در عالمی دیگر ایجاب نماید حتی درختی که بهرتقدمه و قربانی صرف شود در عالم بعد بولادت اعلائی خواهد رسید و آنانکه در حیات دینیّه با عبودیت و اطاعت عمر بی پایان برند از تفسّیرات و انتقالات مذکور مصون مانده پس از موت یکبارگی با اعلی آسمان صعود نمایند و اعلی الخصال افعال و اعمال مستحسنهٔ مخلصانه است که حباً لله عمل آورده شود و بر اساس معرفت ویدی تأسیس یافته باشد عملی دینی که بامید جزاء در این عالم یا عالم بعد بعمل آورده شود انسان را به پست ترین آسمان جا میدهد اما آنکه عملی را بدون امید جزا بجا آورد و روح اعظم را در عالم وجود و گل موجودات را در او ببیند فکرش در خدا ثابت شده بجوهر احدیّت رسد . هر برهنی باید با التفات تمام همهٔ عالم طبیعت را در روح الهی و آن عقلیهٔ اعلای حاضر در گل امکان را خدای سلطان عالم وجود ملاحظه

نماید که با او وحده عالم موجود و یک روح لا یدرک میباشد که متخلّل در گل اشیا و اصول و عناصر است و آنها را بجزئیات تولّد و نمو و انحطاط آورده مانده چرخهای گاری میچرخاند از اینرو شخصی که در نفس خود نفس اعلای حاضر در گل عالم خلقت را درک نمود خضوع نفسانی نسبت بگل یافته در جوهر اعلی و جوهر جلال قرار و انحلال یابد .

و هندوان از مابین خدایان یاما و وارونا را مدبران عالم ارواح میدانستند و ارونا روح را قضاوت کرده ضعیفان را بهاویه های ظلمت تحتانی اندازد و یاما که تقریباً آدم ابوالبشر هندی است خوهان اولاد خود را دور خود گرد آورد ولی آنها قبل از وصول باین غایت قضوی باید یک سلسله تفسیرات طولانی ببینند که هم مجازات اعمال بد و هم تهذیب و اصلاح شوند .

طبقات اوتار و طاعات و نقالید شهیره هندوان

شمه ای از طاعات و عبادات بتدریج گرد آمده این آئین بسیار کهن که اساسش بر معرفت و ترقی روحی اسراری بود بر این منوال میباشد که نماز هفت گانه که پوجیا نام

دارد نخست در بامداد و سه دیگر از صبح الی ظهر
 و یکی بعد از غروب آفتاب و آخر در نصف شب بجای میآورند
 و آداب نماز چنین است که مجسمه معبود را بآب و شیر
 و غسل شسته خاکستر و فضله گاو میمالند و بخورنموده سرنا
 زنان میرقصند و در اثناء نماز خم شده سجده نموده باز
 میایستند و برهنه در صبح و شام اشعاری متضمن تمجید
 برهما مقابل مجسمه میخواند و هنگام ظهر گلها نثار میکنند
 و در روز دوم ایام البیض بت را در آب کنک میشویند و
 جمعیت بهنگام نماز در حضور مجسمه بروی خاک نشسته
 جنبین خود را گاه گاهی بامرافق میگویند و پیشانی خود را
 میمالند و به رخسار راست میزنند و بغیر از پوچا نمازها
 و طهارتهای مستحب بسیار دارند از جمله نماز منی در
 است که حروف بارایاوا را با آواز بلند مکرر میخوانند و برای
 آنها معانی عالییه معتقدند و دیگر نام رام را تکرار
 میگویند ، دیگر خواندن گایتری بتکرار که در شاسترمانو
 آنرا کافی از هر عبادتی خواند اوم بهوم اکاش سورک
 یعنی با روشنی عظیم آفتاب دل می بندیم و لفظ اوم که
 کلمه تعریف و توصیف است و الفاظ بهر بهوه سوه که
دیاهرتی یعنی گل صفات نامیده میشوند برای کاملیت
 آن داخل میکنند و همچنین با تکرار نام رام و نام شین

از گناهان پاک توان شد شکی نیست که از اعصار ویدها
 و مانوالی عصر حاضر تغییر و تفاوتی بسیار دارند . عبادات
 مختلفه مخصوص بهر ماه است چنانکه موسم فروردین و مهر
 و دی مقدس ترین شهرند و هنگام فروردین اول سالشان
 است و در این ماه مقدس يك دسته آواز خوان از خانه
 بخانه در اول صبح بانواختن سرود برای الهه میگذرند
 و در آخر آن ماه بهر اسلاف خود ابریق ها تزئین و تقدیس
 میکنند و دختران بيك برکه آبی که برای سیوا تقدیس و
 تزئین شده گل بهر عبادت میآورند و زنها رود کنک را تزئین
 نموده گلها در آن تقدیم داشته غوطه میخورند و با کوکبه
 در اطراف درخت مقدس گردش میکنند سپس گاوا را نوازش
 کرده آب بپایش ریخته روغن بسرش میمالند و گاهی نذر میکنند
 که برهنی را در تمام ماه کاملا اطعام نمایند و تماثلیشان
 را با اهمیت و احترامات همه روزه غوطه داده غذاهای
 آنها را تقدیم مید رند و در ماه اردیبهشت الهه مسماة
 به شوستی را که مهربان به کودکان است عبادت مینمایند
 و اطفال را برای تبریک یافتن بواسطه زنی محترمه نـزـد
 مجسمه اش میآورند و گریه ای خبر آور از طرف او خواهد بود
 و جشن های جمعیتی در اینخصوص میشود و طبقات ارجمند و
 دون بمحل های متعدد ممتاز از یکدیگر قرار میگیرند و زنان

نیز که در این جشنها مجاز بملاقات با رجال نیستند با خودشان خواهند بود و ماه خرداد مخصوص غوطه دادن جگرنات (۱) است که یکی از تجسّدات ویشنو میدانند و لفظ جگرنات یعنی خدای عالم و کاروانهای پرجمعیت برای زیارت و عبادت او خیلی جدید است و مجسمه اش بغایت کریهه المنظر میباشد و قسمت مورد توجه این عبادت این است که در آن امتیاز بین الطبقاتی از میان می رود و تمام هندو در آن اوقات در متعلقات معبد گرد آمده از یک غذا و در یک ظرف تناول مینمایند و همینکه از معبد خارج میشوند باز حدود طبقاتی برجا است و افسانه ^{ای} در این جشن باین طریق گفتند که جگرنات نخواست در کنک غوطه خورد و بصورت پسری نزد کنک رسید و یکی از طلاهای زیوری خود را بشخص شیرینی فروشی داد تا چیزی گرفته تناول کند و روزی دیگر زیور گم شد و علمای دینی نتوانستند پیدا نمایند ولی همان شب خدا در عالم خواب بمعالم دینی الهام کرد و جشن در همان محل غوطه دادن تمثال گرفته میشود. و جشن دیگر در این ماه برای عبادت کنک مقدس است که گلها و میوه های بسیار قربان میکنند و نمازها و رسومی بجا میآورند که برای آنها ثواب عظیم معتقدند و شستشوی با آن رود مقدس را موجب

(1) Jugger-Naut

تطهیر و غفران گناهان می شمارند و در کتبشان مسطور است هر کس در کنک غسل کند گناهان هزار عمر را از خود رفع ساخته است و بمجرّد زکر و یاد آوری و یا نظر و لمس آن گناهان فاحش عفو و رفع میشود و مریضان را بکنار آن رود آورده از آب میخورانند و بحالت نزع در میان آن میگذرانند و در روزهای عید شاید ملیونها از محال دور و نزدیک بزیارت می آیند و غسل کرده در اثناء کلماتی که مشتمل است بر اینکه بفصل در آن، گناهان برطرف میگردد خواننده پاك و مطهر میشوند و اگر بقرب بنارس و الله آباد غسل در کنک واقع شود مزید ثواب و قوت دارد و راجع به الله آباد در کتبشان مذکور است که هر کس آنجا بمیرد ببهشت می رود و راجع به بنارس مسطور است که هر گناه صادر در بیرون بمجرّد دخول بآن شهر رفع میگردد لاجرم مردم همه ساله بزیارت آن دو شهر میروند و نزد کنک بهر غوطه آمده هدیه های خود را از قبیل گلها و بخورات و البسه تقدیم میدارند و مقدس ترین محلّ رود جایی است که بدریا میریزد و فرد فرد قبل از غوطه خوردن در رود گناهان خود را نزد الهه اعتراف و اقرار مینمایند و در مقابل این رود خانه امتیازات طائفه گی از میان رفته هر شخص از پست ترین طبقه نیز به قدّست رود مطهر میشود و نیز در ماه خرداد

اعمال مشهوره نخل جگر نات صورت مییابد که بیادگار مهاجرت کرشنا از وطنش میباشد بشکل هرمان ساخته شد و دارای طبقات متعدده و بسیار مرتفع و بزرگ است و در کُل قسمتهای هندوستان موجود و مهیا میباشد و متمولین مجسمات بسیار گرانبها تقدیم میدارند و این نخلها را صدها مرد میبرند و اعتقادشان چنین است که هرکس ریسمان این نخل را بکشد بعد از مرگ با آسمان کرشنا خواهد درآمد و از اینرو انبوه بسیاری در اطراف ریسمان جمع میشوند که آنرا بکشند و در هیجانشان گاهی بزیر چرخها میافتند و در هم میشکنند ولی این اتفاقی است و میگویند کرشنا فداشدن مردم را خوش ندارد ولی سیوا قهار است و در سوم ماه مرداد جشن تولد کرشنا بر اساس این افسانه است که ظالمی طاغی برای خرابی و بقصد کشتن او آمد اما یک ندای آسمانی پدرش را آگاه ساخت که طفل را برداشته از جامنا گذشت و آن ظالم تمام اطفال ده را بقتل رسانید و نیز در این ماه عیدی است که در آن دست با آتش زده غذا نمیزند و مارها و یک نوعی از درخت عبادت میشوند و در ماه شهریور عید بزرگ عبادت دورگا زن سیواست و یادگار ملاقات آن الهه با پدر و مادرش میباشد و آن مجسمه بیه چشم و ده دست دارد و این جشن را که

باقیمت و مصاریف گزاف است فقط اغنیا میتوانند بگیرند و عطایا بفقراء نیز میدهند و مجسمه در وسط تالار خانه مرد متمولی جا داده شده برهنی در جلو مجسمه با آب متبرک و گلهای و خورات نشسته و سینیها پر از برنج و میوه واقسام ماکولات دیگر جلوی مجسمه جا داده و به برهمنان داده می شود پس بزها و گوسفندها در مذبح حیاط خانه برای آن مجسمه قربانی میشود و چون سر قربانی جستن کند همه بیانگ بلند گویند مظفر باشی ای مادر آنگاه زنگ بصدآ آمده شیپور نواخته شده انبوه با وجد و شادمانی فریاد برکشند و چراغها در جلوی بیت باهتزاز آمده برهنها کتب مقدسه خوانند سپس در هر یک از سه روز نهار حاضر شده فقراء و مردم طبقه دون بخورند و برهمنان خدمت نمایند و کسان از خانه بخانه یکدیگر را ملاقات کنند و در شب موسیقی و رقص و صیحه اجتماعی است و نیز در این ماه هندوههای متدین برهمنان را در خانه خود دعوت نمایند که کتب مقدسه را توضیح کنند و در خانه برای حاضرین بهر استماع و استفاده باز است و در ماه بهمن نیز عید کرشنا است و در ماه اسفند ریاضات شاقه لاسیما ریاضت مشهوره در حالت آویخته شدن بقلاب میباشد و آن عید برای تجلیل سیوا است . یک موکب جمعیت با گلهای و ریسمان دور گردن خود

انداخته از خیابانها گذرند و روز قبل از نوروز مردم آنها
 بر بازوها و زبانهای خود فرو کنند و در روز بعد موكب
 جمعیت بنوع هجوم بدرخت مخصوص این عمل میروند که
 با قلابها بدرخت آویخته و چهار یا پنج بار گرد درخت
 دور میزنند و این عبادت و ریاضت تضعیف بدن که سناده
 واصل شده اند و استخلاص روح که از خدا میاشد و
 انقطاع علاقه اش از بدن و مادیت و حیوانیت و اتصال و
 استفراغش در روح اعظم نامحدود اساسی ترین راه نجات
 فلسفه جوك میباشد که باید روح را چنان مستغرق عالم فکر
 کرد که تمامت احساسات و خواهشها فراموش شود چنانچه
 در یونانیان است کفج عزلت گرفته و برزانوها و پاها نوعی
 دیگر تشسته و نه روزنه بدن را محکم بسته نفس با هستگی
 کشیده به این طریق مشعل را در مشعلدان بدن از صدمه
 هر باد متهیجی محفوظ دارد تا فانوس بالتّمام نور شود.
 و نیز باید روح را از هر فکر و خواهش و از تأثیرات حواس
 خمس ظاهر سدود داشته با طمأنینه تام در انتظار تنویر
 درونی خود باشد که در این حال مانند صبح از شب دیجو
 بالاخره در درون او نور طلوع خواهد کرد و برهما مانند برق
 در او جلوه نموده قلبش شعله آتش بظهور آورد. در این
 حال از قیود سرابی رهیده به پرواز آمده متحد با روح نا

محدود گردد و برای حصول این رتبه و بخواب کردن احساس
 ظاهر و باطن که این عمل و مقام اساس معرفت کلی و کمال
 پاکی است برخی چند سال در کنج خلوت مجرد میمانند
 و بعضی در بیشه ای می نشینند و گروهی نذر کرده سخن
 نمیگویند و ریاضات فوق الطّاقه کشند چنانچه بعضی یکدست
 خود را ببالای سر نگهداشته در تمامت مدت عمر فرود نیارند
 و دست بر بالای سر چنان خشک شود که گوئی قطعه
 چوب خشک است و برخی تا آخر عمر برهنه و مكشوف العموره
 در مفاره کوهی عزلت گیرند و شستشو نکرده موها بقسمی
 درهم و برهم ریخته که اغلب اعضاء و اندام نمودار باشد
 و سوای آب و علف صحرا چیزی تناول ننمایند و باکسی سخن
 نگویند و هر کس بمفاره آید آنچه پرسد بیک یا دو کلمه
 بیشتر پاسخ ندهند و بعضی دیگر بحبس نفس و برخی
 بتقلیل طعام ریاضت کشند بقسمی که در هر چهل شبانه روز
 یکبار قلیل طعامی بیشتر صرف ننمایند و دیگری در آفتاب
 ایستاده در پیرامون خود همی آتش افروزد بنوعی که
 بقرب بریان شدن رسد و دیگری از پوست گردنش حلقه‌ها
 آهنی گذراند و خویش را از آنها بیاویزد و چون مردم رسند
 برای تحصیل مقام روحانی وی را بجنبانند و دیگری بر تختی
 که میخهای آهنین از زیر ببالای آن گذرانده شد بخوابد

و دیگری خود را از پا بر درخت آویخته زیر سرش آتش افروزند و معتقدند که انسان بر ریاضت مقام الوهیت یافته بر همه چیز مقتدر و بهمه چیز دانا گردد و گویند که تاکنون شش نفر باین مقام رسیدند و مجسمات آنان و تلامیذشان را در معبد گذاشته حاجت میطلبند و توجه و تضرع بآنان مینمایند و گویند در مستقبل ایام باز یک نفر دیگر باین مقام رسیده برخیزد و گفته اند که صفات و قوای الهی پنج است و همه دانشمندان برای وصول باین سر منزل راهی نشان دادند و هر که بآن رسد مظهر حق و خدای بحق باشد :

نخست حیات جاوید ، دوم دانائی و بینائی و آگاهی بی کم و کاست ، سوم شادی و آرامش بی هیچ رنج ، چهارم آزادی بدون هیچ قید و بند ، پنجم سلطنت بی همتا و شریک و بنوع گلی نزد هندوان از اعمال مستحسنه دین داری است که معابد ساخته و حوضها بنا کرده و درختها بر کنار خیابانها بکارند و اغنیاء تماثیل در خانه بهر عبادت روزانه دارند و عالم دینی را مساعدت میکنند تا هر صبح آمده بتان را شستشو و مزین و مهیا نمایند و تقدیمه ادا سازند و شام باز آمده آنها را براحات گذارند .

و از مراسم هندوان انواع هدیه و تقدیمه و قربانیهای حیوانی و گل و میوه و غیرهاست که بهر خدایان و برهمنان

و مردگان انجام دهند چنانکه برای بعضی مجسمه هادر بعضی اعیاد بزها و گاو میشها و گوسفندها ذبح کنند و برای مردگان قربانیها کرده مجالس برپا میدارند و بهر برهمنان گلها ، میوه ها ، لباس و اطعمه و اموال و املاک میبخشند چنانکه در شاستر مسطوراست : حتی آنکه بعضی خود یا اطفال خود را تقدیم میدادند و بعضی زنان حمل خود را برای قربانی نذر میکردند و فرزند را در دو یاسه سالگی در کنک یارود مقدس دیگر برده غسل داده غرق میکردند و نیز افعی و نهنگ را میستودند و گاو را احترام و مراعات کرده ذبحش را ناروا میشمردند و معتقد بودند که جانهای پاک در آنها حلول مینمایند و بسا اوقات برای گاو فیما بین هندوان و مسلمانان جنگهای خونین اتفاق افتاد و برای آنکه مطابق فلسفه و عقیدت خود تمام عالم هستی و مخصوصاً ذیحیات را نمایش روح اعظم الهی دانسته همه را ستایش نموده جان داری آزار نبایست کنند ، همه ساله مبالغی خطیر بدولت هند میدادند تا حکم شود گوشت قصابخانه را از کوچه و گذرگاهشان عبور ندهند (۱) .

و اما طبقات هند و چهار و براین طریق اند : نخست برهمن کهنه و علماء دین دوم خاتریاس مردم سیاسی

(۱) میازار موری که دانشکش است که جان دارد و جان شیرین خوش است (سعدی)

ومحافظ مملکت سوّم بانیان زّاع و تجّار چهارم سود راس
 صنّاع و اهل حرف و مخیالطه و ازدواج بین طبقات منوع
 است و اما اوتار(۱) (معنی تحت اللفظ نزول) یا تجسّمات
 الوهیت که یک قسمت مهمّ عبادت و پیشوآن فلسفه مییاشد
 ده اوتارند که هشت از آنها گذشتند و دو باقی است که
 بیایند اوتار نخست ماهی بود چنانچه در مهابهاراتا
 حکایت شد و مقصد اینحکایت آن بود که چون وید را جنّ
 از برهما که در خواب بود در ربود لذا برای اهمّیت این
 فقدان نژاد انسانی بواسطه طوفان منقطع و درهم شکسته شد
 الا یک شاهزاده متقی و هفت مرد مقدّس که در یک کشتی
 نجات یافتند و ویشنو بصورت یک ماهی بزرگ کشتی را بر آب
 کشید تا جنّ را کشت و وید را تجدید نمود .
 اوتار دوّم یک سنگ پشت بود که آب حیات تهیه نماید
 سوّم خوک چهارم شیرمرد تا در هشتم بصورت کرشنا و نهم
 بعقیده بودائیان بودا ظاهر شد .

شعب آئین هندو سیک - برهوساج - آریه سماج

در آئین بزرگ برهمنی فیما بین آنهمه فلسفه و عقاید
 متنوّعه نهضتی تجدیدی و اصلاحی که قد علم گرد و ممتاز
 و برومند گردید نخست آئین بودا بود که پس از ایجاد
 جمعیتی مهمّ و حکومت و قدرتی متنوّذ فیما بین اصل و فرع
 جنگهای متعاقب و متواتر برخاست و عاقبت کرسی بودائیت
 در آخر قرن دوازده میلادی از هندوستان بیفتاد که بعداً
 در چین استقرار جست و علی هذا بزرگترین شعبه دینی
 آئین هند که خود آئین بزرگی جداگانه بشماراست بودائیت
 فرع با ارزشی از اصل خود مییاشد که علیحدّه میآوریم و
 سپس آئین برهما شعب و فروع متنوّعه بیرون داد که ممدوری
 از آنها را باین طریق بر دو صفّ تقسیم و ترتیب نمودند :
 صدفی از پرستندگان ویشنو که نه شعبه اند و صدفی
 دیگر از ستاینندگان سیوا که هفت طائفه مییاشند و بحث در
 اسما و بیان عقاید و احوالشان موجب خروج از روش اختصّاً
 این کتاب و خالی از فائده مهمه است و در خلال آن احوال
 اشخاص بزرگ هم طلوع نمودند که در ایجاد اتّحاد و

اصلاحات کوتاهی نکردند تا آنکه آئین اسلام بواسطهٔ عرب و ایرانی بآن کشور پهناور سر و کار پیدا کرد و طولی نکشید که نشر و نفوذ تام یافت و مانند آئین بومی آنجا گردید که اکنون با فروع سنی و شیعهٔ اسماعیلی و اثناعشری متجاوز از هفتاد ملیون جمعیت در آنجا هستند و بعد از آئین اصلی برهمنی اکثریت تامه دارند. دیگر قوم سکه (در لغت سنسکریت بمعنی معلم) و آئینشان مییاشد که شمار خود را در حدود شش ملیون میگویند و در سرشماری هند بسال ۱۹۰۱ در حدود دو ملیون و دویست هزار بودند و اصل این آئین از شخص مرتاض سیاح پاکدل بیدار ضمیری بنام نانک (گویند در لغت سنسکریت بمعنی شفاء در دیاهستی صرف است) که بعنوان بابانانک معروف و بنوع تجلیل گرونانک دیوجی میخوانند و گویند گرو در لغت سنسکریت بمعنی مزیل ظلمت و دیو بمعنی بزرگ است و او در سال ۱۵۲۶ بکری (تاریخ هندوستانی بنام بکرمی مأخوذ از تخت نشستن بکرمجیت) مطابق سال ۱۴۶۹ میلادی در قریه تلوندی از پنجاب هندوستان بقرب شیخوپوره واقع در چهل میلی لاهور متولد گردید و قریهٔ مذکور بعداً بنام ننگانه بمعنی خانه نانک معروف گشت و نام پدر بابا نانک پتواری از اعضاء دائرةٔ مالیّه دولت لودی پادشاه

افغانی حکمران پنجاب بود و نانک در صفر سن تحصیلات مدرسه ای نکرد و پدرش او را بگاوداری گماشت آنگاه بزراعت و اشغال دیگر مشغول شد و تقریباً در بیست سالگی ازدواج نمود و دو پسر بعرضه آمدند و گویند هر دو بوحی بابانانک ایمان نیاوردند و نسلشان الی حال بهمان منوال باقی است که طائفه ای از آنان بنام احدهوت و طائفهٔ دیگر بنام نرملا خوانده میشوند و گرونانک در سی و پنج سالگی شروع بمسافرت نمود و خاک هندوستان و افغان و ایران و عراق و حجاز را بپیمود و بالاخره در سال ۱۵۰۰ میلادی شروع بدعوت کرد و روش دعوتش پرستش خدای واحد و توجه و تذکر و ایجاد وحدت و الفت فیما بین هند و مسلمان و غیرهما و اخلاق نیک و سلامت نفس و تفتی سرود و مناجات بود و چهار معارضت علمای هند و گشت و ناچار از شهر سلطان پور محل زیستش مهاجرت کرد و همی بحال عبادت باطنی و توجهات معنوی بود و بعالم معنی و زیست باتنبه و بیداری و رفع کدورت و تیرگی دعوت و دلالت و هدایت کرد و بالاخره بسن شصت و نه سال و ده ماه و ده روز در سال ۱۵۹۶ بکرمی مطابق ۱۵۳۹ میلادی در دهکده کرتارپور بقرب لاهور وفات کرد و هندوان او را از خود دانسته میخواستند بسوزانند و مسلمانان میخواستند دفن

کنند و مرده اش را نیافتند لذا هریک بنائی در مقابل
 یکدیگر در آن دهکده بپا داشتند و گویند چادرش را نیمی
 سوزانده و نیم دیگر را دفن کردند. گویند او بزبانهای
 هندی و پنجابی و عربی و فارسی و غیرها تکلم میکرد و در طو
 مسافرتش مردی مسلمان بنام مردانه که منجذب باو بود
 و دیگری نیز بنام بالا که هند و بود ملازمت داشت و مریدان
 هند و مسلمان بسیار باو معتقد گشتند و کلماتش را که
 غالباً شعر است وصی و خلیفه اش بعد از او فراهم کردند
 پادشاه معاصرش بابر او را چندی محبوس داشته بود و بعد
 از گرونانک گروانگد دیوچی برهبری قیام داشت و سخنان
 نانک را بخط و زبان پنجابی فراهم نمود و بعد از او گروامرداچی
 آنگاه گرورامداس چی و گروارجن دیوچی که دشمنان پادشاه
 وی را در تابه روی آتش گذاشته بریان کردند دیگر
گروهارکونند چی و گروهیرای جی گروهارکیشن چی و گرو
تیغ بهادر جی و آخر همه گروگوبند سنگ جی و طول مدت
 همه دوست و پنجاه سال شد و غالباً سخنان بابانانک
 شروع میشود به اونانک.

و مرکز مقدس و کمیته منتخبه مطاعه و عبادات عمومی و معبد
 طلائی و خیرات همگانیشان گرچه در امرت سز نام حوض
 خالص یا حوض مقدس و محل توجه قلبیشان و مقام معنوی

گرونانک است ولی در غالب ممالک هند وستان و سلال
 مجاوره هستند و در مسجد ساده شان سحرها با سر پوشیده
 و پای برهنه با کمال احتراز حتی از همراه داشتن
 دخانیات مردان و زنان وارد شده مقابل کرسی مسجد
 مشتمل بر کتاب مقدس بنام ادی گرانث (۱) و صورت گرونانک
 و سائر گر و ها سجده کرده محض استماع کلمات مقدسه
 که جمعی با انجذاب و موسیقی تفتنی مینمایند نشسته
 و ساکت و بی حرکت و مؤدب استماع میکنند و نیز اموات
 میسوزانند و با شعائر خمسه پنج کاف که حرف ابتدای
 اسمها همه کاف است فیما بین انام معروف اند که کاش
 بمعنی ریش و کانکا بمعنی شانه چوبی و کارا بمعنی
 دست بند آهنی و کاچ بمعنی شلوار کوتاه و کرپان
 بمعنی شمشیر میباشد و علی هذا تمام سکهها بشعار موی
 طویل پیچ داده سر و ریش و غیره با پوشیدن بعمامه تا گوش
 و شلوار کوتاه در زیر و شمشیر بر کمر در داخل لباس و حلقه
 بر دست و شانه بر سر زیر عمامه اند و بیشتر این رسوم و غیرها
 بعد از نانک توسط نه تن مذکور برقرار شد و اکنون صورت
 منسوب به بابانانک بحالی که نشسته سبحه بر دست و کفش
 و کشکول در جلو و مردانه ندیم و تار زن بسمت راست و پهای

بالا ملازم و خادم بسمت چپ و نیز صور منسوب به نه تن دیگر متداول فیما بین سکه ها است .

و شعبه برهمنو سماج را (۱) که معنی تحت اللفظ (جمعیت پیروان برهما ست) در سال ۱۸۳۰ میلادی برهمنی تحصیل کرده در سنسکریت و در فارسی و عربی و انگلیزی تأثیر یافته از اسلام و قرآن و توحید و پیرانگیخته بمقاومت با تعدد الهه بنام راموهون رای (۲) که بسال ۱۷۷۴ میلادی در بنگال متولد شد و بالاخره اعتقاد مسیحیت آشکار ساخت بعزم اصلاح و ترمیم و تنویر برهمنیّت تأسیس نمود و پس از فوتش بسال ۱۸۳۳ و پندرنات تاگرو کشوب چوندرسن نشر آن طریقه دادند و جمعیت چند هزار نفر گرد آمد و گروهی از هندوان نسبت بآن اظهار نفرت کردند و از اصطلاحات مشهوره شان نسبت بمظاهر حقیقت مرد بزرگ و از عقاید مشهوره شان تساوی ادیان میاشد و ادعیه و سرودهایی با ساز و آواز و نیز مراقبه و مکاشفه برقرار کردند و در مابینشان تعدد و تفرق عقیده حاصل گردید .

دیگر شعبه آریه سماج (۳) نهضت ملی توحیدی دینی را دیانندرسوتی (۴) نام برهمن گجراتی هندی در سال

(1) Erahma (Brahmo) Samaj (2) Rammohun-Roy

(3) Arya-Samaj (4) Dayananda Sarasvati

۱۸۸۰ میلادی تأسیس کرد و برپایه وئد و شاستر بنا نهاد و تمامت علوم و صناعات و انکشافات موجوده و غیرها را مذکور و مسطور در آن کتب گفت و رسم ازدواج کودکان را منع کرد و زنان شوهر مرده را اجازه ازدواج داد و سعی در ارجاع هندوان مسلمان یا مسیحی یا بودائی و غیره بآئین وید نمود و راجسین را با روغنی بآتش ریخته با تلاوت آیات وید که کاپتسری مینامند تطهیر و تقدیس میکنند و آنان محض توجهشان بعلوم ترقی کردند و مابینشان و مسلمانان میدان مناظرات کتبی و شفاهی همی آراسته گردید .

آیین آریانی بودا زندگانی بودا

آئین بودا (۱) در هندوستان و محیط برهمنی بنوع اصلاح و تجدید با آرایشی نوین در متجاوز از ده قرن الی متجاوز از چهار قرن قبل از میلاد مسیح حسب اختلاف اقوال مؤرخین طلوع نمود و مؤسسش از حیث شرافت و عظمت خانوادگی و از حیث آراستگی بعلوم زمان و علو

(1) Buddha

رتبه و فضائل و قوای روحانی و آزمودگی مقامی بس ارجمند
 راحائز بود و در مدت قیام و دعوتش مقابلهت و معارضهت
 از علمای هند دید و کشتی نجات نیات و تعالیم سود مند
 خود را از خطرات آن دریای پر انقلاب بساحل رسانید و
 چنانچه شمه ای ضمن بیان آئین برهمنائی اشاره شد بعلمت
 نیروی روحانی و خصائل عالیّه و دانش و حکمت الهیّه نفوذ
 و جمعیت حاصل کرد و پیروان بسیار روز افزون شدند
 و بالاخره پس از چند قرن سلطنت و امپراطوری در ظلّش
 پدید آمد و این آئین در اصل منشأش یعنی محیط برهما
 تغییر و اصلاحی مؤثر نشان داد. اولاً جنبه های
 متنوع فلسفی بغایت مجرد دور از زندگانی و عمل را مبّدل
 بیک فلسفه عملی نمود که برای ترقی روحی راهی مقبول و قابل
 عمل بشمار بود و ثانیاً طرق مختلفه اعتقادیّه و تقالیدیّه را
 بیک راه واضح خود پسندی منتهی ساخت و رشته های
 بحث در مسائل غیر مماس عقل و عمل را ببرید. ثالثاً
 اختلافات طبقه ای را که موجب عدم مساوات و امتزاج بود
 از بین برده همه را در صف واحد قرار داد. رابعاً
 آنهمه معابد با مجسمات و مراسم غریبه را برکنده معبد
 ساده معقول و زیبا و پاکیزه بجایشان برپا داشتند
 و قربانیهای خونین بی حساب متداوله را بر انداخت و بطور

خلاصه عادات سیئه و اوهام بی اساس را محو کرد
 و مقام آن آئین فیما بین ادیان قدیمه مانند کویکی درخشان
 در مابین ستارگان آشکار گردید و الی الیوم آئین های
 مقتدر در حدود قرب جوارش با آنکه بسی کوشیدند
 نفوذی نمایان در آن نیافتند بلکه نسائم روحانیّه اش در خلا
 اشجار جنات برخی از آنها میوزد و اکنون که متجاوز از
 دوهزار و چند سال از آغازش میگذرد با متجاوز از صد
 ملیون پیروان در ممالک کثیره شرقی آسیا یعنی در قسمت
 بزرگ هند و برما و سیلان و انام و سیام و نپال و کشمیر و
 کره و تبت و مغولستان و چین و ژاپون (۱) برکسی اقتدار
 و معابد بسیار و زیبا ویر افتخار مییابد و آئین غالب ممالک
 مزبور مییاشد نام مشعر بانجام مؤسسش سیدارتا (۲) مخفف
 ساردارتا یا سیدارتا و بعضی سیدهاتها نوشتند (بمعنی
 فوز یا مال) نامی روحانی بود که والدین وی را بآن خوانند
 و شهرت بنام خانواده آباء و اجدادش ساکیا نیز یافت
 چه اسلاف پدرش نژاد خود را بآن نام میخواندند و بنام
 عظمت مقام گوتاما (۳) نیز تسمیه کردند و کلمه بودا یا
 (۱) نوشته اند که در ژاپون بسال ۱۹۳۳ م تعداد بودائییان
 ۴۲۱۲۸۰۰۰ و تعداد معابد بزرگشان ۷۱۰۳۲ و معابد
 کوچکشان ۵۳۲۶۵ بود.

(2) Siddhattha

(3) Gotama

بودها که از ریشه لغت سنسکریت بمعنی منور و معلّم است
 اشهر القابش گردید و او از نژاد باستانی داستانسی
 معروف بافتابی از شعبه هندوآریان از صلب سودهودانا
 بزرگ و شاید شهزاده ای از نژاد قبیله مذکور است و در شمال
 بنارس مجاور حدود نیپال در یکصد و شصت میلی بنارس بشهر
کاپیلا یا در ناحیه راجاه و شاید آستو در سال ۵۶۰ قبل از
 میلاد مسیح بعرضه شهود آمد و مادرش دختر رئیس دیگری
مایا نام که بروز هشتم ولادت فرزند درگذشت و خاله اش
 وی را پرورد و شهزاده باصفات شدت و غلبه احساسات
 اسرار آمیز روحانی بسیر و وصول قله مقامات معنویّه نمود یافت
 و در نوزده سالگی بمیل والد و خاله با دختر عمّ خود
 ازدواج نموده بعزت و سروری ایّام گذراند و صاحب
 دانایش چانا نام با او بود و از بیست و نه سالگی ببعده
 از مشاهده پیری و ناتوانی و بیماری و گرفتاری و رنج
 ناتوانان و استخوان پوسیده مردگان که چانا عموم و شمول
 آنرا شرح داد اشتیاق شدید بعبور از دریای ظلمانی
 حدوث و هوی و وصول بفضای نورانی قدیم نیروانسا (۱)
 و رهبری کردن و نجات دادن بشر از غموم و امراض و هلاک
 و شقاء و برای اصلاح اخلاق و احوال و اوضاع دنیا زمام

اختیار را از کفش برپود و مشاهده حال شخصی تارک دنیا
 موجب مزید و تشدید عزم و تصمیمش گردید و در شب همانروز
 که مؤده تولّد نخستین فرزند بشنید با چانا سربه بیابان
 نهاد و به مارا که نشان عزّت جاودانی باو داد التفات
 نکرده بدام نیفتاد و مقداری در سواحل رودخانه گذشت
 پس لباسهای فاخر خود را به چانا بخشیده او را برگردانید
 و لباس ساده ریاضت بپوشید مدّت هفت شبانه روز در پیشه ای
 بسربرد و نزد دو برهمن الارا و اودراکا نام خدمت
 کرده فلسفه بیا موخت آنگاه با یالت دیگر رفت و با پنج تن
 همفکران مصاحب شده در جبال به توبه و ریاضات شاقّه
 پرداخت و بنوعی ناتوان گشت که چون خواست برخیزد
 بیفتاد و گمان کردند که مرد و از آن هنگام ریاضات شاقّه
 را ترک گفت و بغذا خوردن بنوع عادی پرداخت و همکاران
 مصاحب مذکورش به بنارس رفتند و در آن مدّت تحصیل و
 ریاضت که شش یا هفت سال بود لباس نارنجی ندوخته
 مرتاضان ببرد داشته تکمیل تحصیل تمام علوم برهمنان کرده
 روزان و شبان بدانه کجندی بسر میبرد و بلقب مونسی
 یعنی مرتاض و نیز سرامانا (یعنی متبتل) سمرگشت
 ولذا بشهرت ساکیا مونی و سرامانا گوتما همه جا معروف گردید
 و بالاخره در قریه اوردلفیفا در محلّ بوزیماندا بکمال

مطلوب خود رسید و در حالیکه زیر درختی بر بساطی از گیاه سبز دیده برهم گذاشته پاها بیکدیگر نهاده ساکتاً صامتاً شبانه روزی غرقه عالم تفکر روی بمشرق نشست ، هنگام غروب بمقام ارجمند نیروانا رسید و اشراق و نورانیت غیبیه یافت و هنوز صبح ندید که نورانی وحید و عالم و حکیم مجید بود اشد و علم مطلق و سرّ خلاص و نجات یافت (۱) و این هنگام سی و پنج سال داشت و آن درخت ، شجر معرفت و درخت بیو بمعنی بودا معروف گشت و در این اندیشه و تفکر رفت که چگونه نشر مطلوب نماید و تحمل تعرض و مقاومت فرماید و طولی نکشید مصمم گردید و از خفای جانفزای عمق دل امر بهدایت گرفت و نخست قصد هدایت د و معلم و مربی مذکور خود کرد ولی آنان در گذشته بودند و ثانیاً بعزم رهنمائی پنج تن هم ریاضتان مذکور خود شد که در بنارس ادامه ریاضت میدادند لاجرم در حالیکه مایه بدست آوردن قوت روزانه نداشت روی بشهر مقدس بنارس رفت و با اینکه اساس آئینش بر همان فلسفه قدیمه هند و بر تناسخ بود چون تعدد خدائی و بت ستائی و نیز فلسفه های بی اساس هبائی را بر انداخت همینکه بابرهمنان و علمای دین مناظره ها نمود با مقاومت شدیده شان خصوصاً

(۱) وَاٰمَنَ مِنْ خَافٍ مَقَامٍ رَہٍ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوٰی (قرآن)

بمقابلت پدر دچار گشت ولی آن پنج تن هدایت شدند و والدین زنش هم با و گرویدند که بتفصیل در کتب بودائیان مسطور است ناچار از آن شهر بیرون آمده سفر کرد و همی از محلّی بمحلّ دیگر عزیمت نموده تعلیم داد و جماعتی از خواص مؤمنان و شاگردان را هم مأمور برهنمائی کرد و کاملاً بهدایت و رهبری پرداختند و همه جا جمعاً پیش آمده قبول آئینش کردند و غالباً طبقات ضعیف ناس با و میگرویدند و از قدرت برهمنان میترسیدند و در عین حال از تعلیمات معقول قابل القبولش متمتع میگشتند و حدّ و سدّ تفکیک طبقاتی برهمنان را که برای توده امکان ورود در طبقه عالیّه نبود شکستند و در همه جا مقاومت و معارضت شدیده در میان بود و الی آخر العمر باین منوال در سیر و دعوت گذراند که در سالی هشت ماه چون اوضاع هوا و زمین موافق میشد پیاده در آن محیط پهناور سیصد میل در طول و صد میل در عرض همی گشت و با لفت توده کشوری نه با بیان و اصطلاح پراغلاق برهمنان فلسفه و دستور خود را منتشر ساخت و چون مدتّ چهل و پنج سال دعوت را در درّه های رودکنگ بانجام رساند بسنّ هشتاد سالگی در ۴۸ قبل از میلاد مسیح در کوزیرانا در جنگلی کوچک در حالیکه سرش به طرف شمال و بین دو درخت بود خوابید . و از روایات

اعتقادی بود ائیان است که آن دو درخت با آنکه فصل زمستان بود فوراً گل آوردند و گلها بر او ریختند و ساز و آوازهای آسمانی زیر ابرها صدا درآمدند و درچنان حال به دسته ای از شاگردان که حاضر بودند گفت حقیقتاً ای شاگردانم به شما میگویم تمام عالم کون ناپاید ار است بدون وقفه مبارزه کنید و درحالیکه رعد میفرید روح او پرواز کرده و اردنیروانا گردید و جسدش بلا درنگ حسب آئین معمول سوخته گردید ولی اصحابش چنان بشور و عشق و هیجان شدند که استخوانهای سوخته اش را گرد آورده بعد از مجادله ها بالاخره هشت قسمت کرده بقاعی بر آنها مرتفع ساختند و دندانهایش بمعبد عالی درهند باقی ماند تا درحدود نهصد سال بعد بسیلان بردند که حال بعاج گرفته در شش صدوق نقره نهاده محل زیارت بود ائیان است .

اصحاب و کتاب و آئین بودا

شاهیر مؤمنین بودا بلافاصله بعد از وفاتش مجلس مشورت بیاراستند که مدت هشت ماه بطول انجامید و چون آن حضرت کتابی ننوشت و تمام تعلیماتش شفاهی بود سه تن

از اصحابش منتخب گشتند که هرکدام قسمتی از آنرا بسط و تدوین کنند نخست وریون یویالی تمام تعلیمات اخلاقی و مراسمی را دوّم آناندا تلمیذ محبوبش تمام تعلیمات ایمانی و عقیده ای را سوّم کاسیپا تعلیمات فلسفی و ماوراء الطبیعه را تبیین و تنظیم و تدوین نمودند و مشورت عمومی دوّم صد سال بعد از آن برای تصحیح برخی سوء استعمالات که شروع گردید تأسیس کردند و مشورت عمومی سوّم درعصر سلطنت پادشاه عظیم تاریخی بودائی آشوکا نواده چاندرراگوتیا مذکور در تاریخ یونان بنام ساندراگوتوس که از طبقه پائین هند و بود و تخت سلطنت شمالی هند را بتصرف آورد و برهمنان نظر باختلاف طبقه با وی ضدیت کردند و او اوامر بودائی را در قسمت شمال هند منتشر و رائج ساخت و درعصر وی سوّمین مجمع عمومی بود ائیان تأسیس گردید که عده ای کثیر خالی الایمان را رد کردند و بعد از این جلسه مبلغین بهرسوی تبلیغ ائین رفتند و با آزار و صدمات بسیار که تحمل کردند در ممالک منتشر ساختند و گفته اند یکی از پیروان بودا فو نام تقریباً در سال صد میلادی آن آئین را در بین اهالی چین منتشر ساخت و اما در ژاپون بعداً در قرن ششم میلادی انتشار یافت و بعلمت عدم مصادرت با آئین باستانی آنجا یعنی

آئین پرستش اسلاف بنام شینتو (۱) که سلامت روشش بود سرعت نفوذ یافت و اسوکاسی (۲) و شش فرمان نوشت و بر سنگ ها وستونها بحدود کشور خود و هم بدور و نزدیک صادر کرد که آنها شاید قدیمترین آثار اصلیه موجود معلوم هند بشمار میرود و در ضمن آنها از جنگجوئیها و خونریزیها که همه بخلاف تعلیمات بود است نفرت و انزجار اظهار نمود و همه گونه کشتارهای حیوانی را که برای خوراک و نفس پروری بود منع کرد و بمهربانی تأکید نمود و دستور

(۱) پیروان دین شنتو در ژاپون چه فرقه اصلی آن وجه سیزده فرقه دیگر پرستش امپراطور را فریضه و یا لاقل احترامش را واجب میشمارند و امپراطور ریاست عالیّه آن آئین را دارا بود و معبد ایزه بزرگترین معابد شینتو شمرده میشد که خدای بزرگ بنام اماتراسوا و میکسامی و ده خدای کوچک را پرستش میکردند و میگفتند اماتراسو و میکسامی خدای خورشید بود و پسر بزرگش نسی نی گی نومی کوتورا از آسمان برای اداره کردن زمین فرستاد و باو گفت این زمین جائی است که بازماندگان من در آن تا ابد بزرگی مینمایند برو که در سلطنت خود کامکار و رستگار باشی و تا ابد چون زمین و آسمان پایدار بمانی و جیموتنو Jimu-Teno اولین امپراطور ژاپون چهارمین خلف پسر بزرگ خدای خورشید است که از آسمان بزمین آمد

(1) Shinto Kusirana

(2) Asaka

داد که در هر پنج سال مجمع عمومی برای اعتراف بخطایای واقعه و ابراز تنفر و ندامت و احتراز از آنها تشکیل کنند و این آئین بعلاوه شئون مذکور افراط هندوان را در توکل ب فکر روح که از اهتمام در سعادت مادیّه دست کشیدند و بدّل باعتماد کرده اشخاص را متوجه بسعادت خودشان نمود و تمایز طبقاتی را برافکند و تساوی برقرار داشت و استبداد و اعتلاء برهمنان را برهم زد و پسر فرد شرافت و حریت شخصیه داد و نجاج بشر را بعمل و سعی در ترقیات روحیه و اخلاقیّه مقرر داشته از توجه بنجاج توسط تقلید معابد بیرون آورد و میخوارگی مقدس نزد خدا و قربانیهای کثیره که حتی هلاکتهای انسانی را هم متضمّن میشد برافکند. آئین را از محدودیت و محصوریت بین هندوان نجات داده همه نژادها و طبقات را برای وصول بسر منزل عالی مساوی خواند و لاجرم آئین بودا با عواطف عمومی بشر دوستی و احترام و اعزاز همه ادیان میباشد چنانکه در معابدشان هر قوم و ملّتی مجاز بورودند و با همه مصائبی که از هندوان دید حتی در دوره امپراطوریش ادنی تعرض و حس انتقام نشان نداد و در نشر و نفوذ بزور و قوت متوسّل نشد بلکه بصرف حقیقت و قدرت روحیه اش منتشر گردید و نیز حضرت بودا از فلسفه و آئین هند و طریق

عملی ساده بسیار مستقیمی برای وصول بسرانجام آورد و در
ساحت ماوراء الطبیعه جولانی نکرد حتی نماز و دعا و
عبادات و معابدی مخصوص وضع نکرد و قوانین و تکالیف غلیظه
نگذاشت و جزا و پاداشی نیز نه در این عالم و نه در عالمی
دیگر وعده نداد و مواعید ثروت و لذت و فتوحات و قدرتی
ذکر نکرد و بهشت و جهنمی نیز بمیان نیاورد و تعلیم داد
که انسان کامل باید هم از خوشگذرانی مفرط و هم از ریاضت
عنیف دور باشد و آرامش و آسایش بین این دو است و تمامت
افسانه ها و رسوم سابقه را نسخ نمود و بیان کرد که بیش از
باید روح را آزاد ساخت رستگاری و فلاح و نجات در علم
و معرفت است و خسران و وقفه و زلت و فقدان سعادت
در گمراهی و غفلت و جهالت و فقط همه را دعوت کرد که
به نیروی ایمان و اخلاق و معرفت و انقطاع از نفس از همین
جهنم محدود موجود نجات حاصل نمایند و هر کس همین
عالم نامتناهی را سرانجام خود بداند و با دلی مملو از
و محبت این هدایت را ترویج کرد و مکرراً چنین گفت :

شریفت من قانون موهبت و بخشایش همگانی است و باین
نظر داشت که زندگانی پر ملال را مبدل به مسرت بی زوال
سازد و بیماریها و ناتوانیها را زائل کند و بیسنواتی
در ماندگان نوا و پناه یابند و میکوشید که همه را قانع ساخته

بموقع قبول آرد و تحمیل نسازد و ضعفاء را با توضیحات
و امثال ساده تفهیم میکرد و بتأسیس عفت و اعتدال و امساک
نفس از هوی و هوس ، قیادت بر شرور میآورد و توجیه و تعلیم
میداد که در برابر رزایا تحمل و ملاطفت و غفران پیشه کنند
و در احتیاط از کذب و احترام صدق تأکید همی نمود و بهتان
و پیاوه گوئی را نهی همیکرد و احترام پدر و مادر و عائله را
همی تعلیم داد .

و در حکایات و روایات معجزه آمیز بود ائیان است که
مادرش را در ایام حملش فیلی سفید پدیدار شد و او از پهلوی
راست مادر ولادت یافت . و نیز آن حضرت نوبتی بدن خود
را به پلنگ ماده ضعیف که بچه اش را نمیتوانست شیر دهد
تسلیم کرد و بود ائیان در راه محبت بدشمنان و احتراز
از جنگ حتی از دفاع و اجتناب از فساد و غوغا در راه اطاعت
از روسا و تهیه خوراک و مسکن بهر انسان و حیوان و نیز
احترام به پیروان آئین ها و عدم احتقار ادیان و عدم
تعصب و عدم تضییق بر دیگران و نیز در حفر قنوات
و غرس اشجار و امثالها میکوشیدند و گرچه تعدد زوجات
فیما بینشان ممنوع نیست ولی وحدت زواج را صلاح و مستحسن
میدانند و معابد ساده شان که فقط محض احترام بیبودا
ساخته شده و وردی مختصر که تشویق باطاعت از آن طریق

مینماید خوانده میشود بعداً تأسیس گردید و تعداد آنها بفایت بسیار و بعضی از آنها از دوست الی سیصد سال بعد از مسیح هنوز برجاست و در آنها بخور معطر و شمع روشن معمول میباشد و استعمال سبحة در عبادات مرسوم است و روحانیین در معابد چین سر را می تراشند و سبحة بدست در حال دعا با آواز مقابل مجسمه بودا تواضع میکنند و خطابات و راز و نیازشان با بودا است و عموم روحانیین که زنان نیز در آن میان هستند لباس نارنجی رنگ در بر دارند و مأمور بمراعات عقبت و قناعت و طاعت میباشدند و خوراکیان با کاشکول در دست از سُر خوراک این خانه و آن خانه میگیرند و تسلط و حاکمیتی بوجه من الوجوه در جامعه ندارند و هر یک هر وقت بخواهد تواند از آن زئی و بیشه بدر آید و غالباً همه پیش از طلوع آفتاب نماز و دعای عمومی با آواز میخوانند و غفران گناه میجویند و بودا در حق آنان دستور داد که لباس خرقة بپوشند و غذا از گدائی و در شبانه روزی فقط یکبار بخورند و بدرختان مأوی گیرند و سکنی در مقابر نمایند و مردم را بر آن خدمت تشویق کنند و معبود بودائیان همان ویشنو خدای مذکور در آئین برهمنائی است که گویند محض تخلیص بشر از خطایا و عوارض آن هشت بار متجسد گردید که از آن جمله کریشنا

و راما بودند و نهمین بار در هیکل بودا تجسد یافت و بعد از او نیز سی و پنج تن دیگر را معتقدند که بمقام بودائیت رسیده تجسم همان بودای اول شدند و ترویج آن آئین نمودند و بعضی از دالائی لا ماها را که در تثبت مقام عظیم دینی داشتند نیز باین پایه میشناسند و اکنون بودائیت بر دو قسم منقسم است و قسمت شمالی که کشمیر و نپال و چین و ژاپون و مغولستان و تبت است با تفسیر و تنوعی که یافت از قسمت جنوبی که بر ما سیام سیلان و هندوستان باشد تفاوتی بسیار دارد و احکام خمسۀ بودا چنین است : نکش ، ندرزد ، زنا نکن ، دروغ نگو و مست نشو . و احکام خمسۀ مخصوص روحانیین اینهاست : غذای بعد از ظهر نخور ، از جاهای پر جمعیت نمایش چو دگه و بازار و ملاهی و ملاعب دوری جو ، از عطر و لباس پر قیمت بگریز ، از بستر نرم تن پرور بپرهیز ، زر و سیم نپذیر ، و از فلسفه برجسته این آئین که از آئین اصلی برهما رسید انتقال متوالی ارواح در ابدان انسانی همان کارما سابق الذکر است که تحت اللفظ بمعنی کار و قیادت و بمعنی خلق و خوی میباشد و بقانون طبیعی فضیلت و استحقاق و عدم آن که سراسر جهان هستی با آن میچرخد تعبیر و تفسیر میگردد و مراد از آن قانون طبیعی انتاج و اثمار

میباشد باین معنی که هر عملی ثمره در عالم بعد آن میدهد و پیوسته با عامل همراه است و چون دوباره متولد شود هر عملی باین قانون دوره دیگر حتمی خود را از نو میگیرد و بودا در وصفش چنین فرمود: کرما ثروت اساسی هر کس است که از تولد سابق بمیراث میرسد و همان علت و حکمت تنوعات و تفاوتات بیشمار تقدیر و نصیب خوشی و ناخوشی افراد بشر و اختلافات اوضاع و خصائل در عالم انسانی میباشد و عدالت عمومی کامله بآن جاری و برقرار و کرما سرچشمه خوبی و بدی و تفاوت موالید است که بعضی دانی و برخی عالی رتبه میشوند و کرما مانند سایه با همه میباشد و هنگامی قطع شود که به نیروانا درآید و آن جز بتعلیم بودا نخواهد شد و خود بودا گویند در حدود چهارصد بار ولادت های نوین و انتقالات و تجسّدات در ابدان پادشاهان و اولیاء و زاهدان و خروس و فیل و غزال و چیزهای بسیار دیگر کرد و از وی روایت کنند که فرمود: تولدات و تجسّدات سابقه مرا بمقدار نباتات تخمین کنید تا آنکه بمقام مذکور رسید.

دیگر از مسائل برجسته این آئین همین نیروانا است که تمامت مساعی و مشقّات بودا بهر ایصال بشر بآن مقام بود و تعلیم میداد که در هر موجودی هم خیر و هم شر

است و شرور از عالم وجود جدا نشدنی میباشد و باین رو کافر میشوند و کرما (۱) حاصل میکنند، و بوسیله معرفت الهیه و پرهیز از گناه و بوسیله صدقه و اعمال برّ و تفکّر و مراقبت توان خود را از جهلی که مولد شهوات و هوسوی و هوسهاست آزاد ساخت و بدرجه ای از کمال رساند و بعد از انتقالات بسیار و تحولات بیشمار تواند شخصیت را منحل ساخته مانند قطره متصل بدریا و ذره پیوسته بخورشید درخشان و توانا به نیروانا رسد که عالمی نامحدود و لاهوتی سرمدی و مقدّس از حدود زمان است و شباهتسی باین عالم ظاهر ندارد چه همه در تغییر و صعود و نزول و دچار تاثرات اند و آن باقی و ثابت و روح است و فقط بوسیله قطع همه هواها و شهوات بدانجا توان رسید. و معنی اصل کلمه نیروانا (۲) (نیروانا) باد خوردن و خاموش شدن روشنائی یعنی از میان رفتن و فنا میباشد و در اصطلاح فلسفی بودا فی الحقیقه همان مرگ باراده است و مقام انحلال و بقاء در عالم وحدت محضه را بمعنوان ما وراء نیروانا خواندند (۳) و در مقابل نیروانا سانسارا (۴) میباشد چنانکه محرومین از نیروانا در سانسارا که مقرّ بدکاران و ناخوش روزگاران و غمزدگان و مرکز تیرگی و تغیر و زوال ^{حقیقتی} وی

(1) Karma (2) Nirvana (3) Parinirvana

(4) Samsara

است جای گیرند و حکایتی در کتب مقدّسه شان بلغت پالی
 باین مضمون ثبت است که پادشاه سنگال از ناگاسنا پرسید
 که آیا در نیروانا غم و اندوهی است ؟ او گفت قطعاً حزنی
 در آنجا وجود ندارد . پرسید آن کجا است در جنوب
 در شمال در شرق در غرب بالا یا پائین یا جایی دیگر
 است ؟ او گفت نه در شرق نه در غرب نه در جنوب نه در
 شمال نه در آسمان بالا نه در پائین زمین هیچ اینجاها
 نیست . او پرسید پس در کجا است و کی رفت و خبر آورد ؟
 ناگاسنا جواب گفت : نیروانا در هیچیک از این جاها نیست
 و معدّلك وجود دارد و عالی روحانی که بوجه صحیح
 جستجو کند بآن میرسد . آنوقت نیروانا هست باز پرسید
 کجا است آنجا ؟ او گفت : هر جا که فکر مراقبت و مواظبت کند
 شاید همانجا است چنانکه هر که دو چشم دارد همه جا
 می بیند و چنانچه همه جا جانب شرقی دارند و نیز میلیدنا
 از ناگاسنا مقدّس راجع بوجودات يك نواخت متتابع پرسید
 و ششمی را که مشتعل کنی و در شب بسوزد میتوان گفت
 همه همان شعله است و توان گفت متعدّدند .
 و اساس و مبانی ساختمان آئین بودا بر چهار اصل
 و قضیه استوار است اول آنکه سراسر جهان هستی گرفتار

رنج و عنا است دوم آنکه رنج و ناراحتی و عذاب
 از خواهشها و امیال برخاست سوم آنکه قطع آلام
 و گرفتاریها و محن فقط بقطع خواهشها و امیال میسر میشود
 چهارم آنکه راهی برای قطع و گذشت از شهوات و میول
 موجود هست و آن راه شریف بهر وصول به نیروانا هست که
 ناچار از عبور از ابدان و کالبدها میباشد و این يك اصل
 معین قطعی بهر ترقی وجود است که بتعقیب آن بدون
 خطائی بغایت مطلوبه میرسیم و باین طریق چهار حقیقت
 اساسیه پیدا میشود اول شرّ و الم دوم سببش سوم
 خاتمه دادن آن چهارم راه وصول بغایت که به هشت
 قدم طی میگردد و بدین سمات و صفات تعبیر میشود :
 فهم ، عزم ، سخن ، روش ، زندگی ، کار ، تأمل ، شادی ،
 و در مقام تفسیر و توضیح اول عقیدت راست و صحیح دوم
 تصمیم صحیح سوم سخن راست و کلام صحیح و حقیقت
 صرف در آنچه میگوئیم چهارم عمل صحیح که رهبری راست
 صحیح غیر متضمّن خطاً و گناه ششم کوشش و مساعی صحیح
 و درست و محافظت مؤمنانه نسبت بوظیفه خود هفتم تفکر
 درست و صحیح هشتم مراقبت و تجمع فکر در خود و تمرکز
 صحیح . و هر که این راه هشت جایگاه را طی کرد باید نیز

ده بند را بشکند : نخست قید منیت و انانیت و همی از خود و برای خود گفتن و خواستن ، دوم قید شك و ریب ، سوم قید اعتقاد بتأثیر اعمال و تقالید برهمنان و روسای دینی ، قید چهارم امیال بد خصوصاً میول شهوانی ، قید پنجم کینه و سوء قصد ، قید ششم طول امل ، قید هفتم آرزوی زندگانی اخروی و بهشت ، هشتم کبر و بزرگی فروشی ، نهم خودخواهی دهم جهل و هرکه طی هشت منزل مذکور کرد و ده قید را درید در آرامش بی قیاسی قرار میگیرد که نوعی از نیروانای دسترس در زمین است که نه موجود باشعورش و نه بی شعورش توان شمرد .

و گناه ده نوع است ؛ سه نوع راجع ببدن یعنی قتل و دزدی و زنا و چهار نوع راجع بزبان یعنی دروغ و تهمت و ناسزا و استهزاء سه نوع راجع به دل یعنی طمع و خدعه و بدعت .

و خصال حمیده هفت است ؛ حفظ جان و راستی و رحم و مروّت و تحمّل و تقوی و زهد .

و پادگاهساری و مسبتی را هم منع نمود و از یکسو امر باجتناب از انهماک در تلذذات شهوانی و از سوی دیگر امر با احتراز از تزهدات افراطی که موجب استهلاک و تخریب قوای جسمانی است کرد . و ورد مثلث که پیوسته در زبان

بودائیان میباشد این است :

من راه نجات را در بودا میجویم ، من راه نجات را در شریعت میطلبم ، من راه نجات را در امر طلب میکنم .

و نیز از گفتارهای بودا شهره است : من که بودا هستم با برادران خود در همه گونه حزن و همّ شریک و با تمام دل شکسته گان جهان سهمیم بودم و اکنون خوشحال و راضیم چه میدانم که آزادی موجود است . ای کسانی که در رنج و عذاب بسر میبرید آگاه باشید و حقیقت را من شما نشان میدهم هر چه هستیم نتیجه اعمالی است که انجام دادیم و چیزهایی است که خواسته ایم هرگاه شخص دارای رفتار و کردار پاک باشد سعادت مانند سایه او را دنبال میکند . آتش حقد و کینه را ممکن نیست بتوان با حقد و کینه نشانده خاموش کرد بلکه بایستی آنرا با محبت تسکین داد . بهمان قسم که باران باعث خرابی خانه هستی میگردد هوی و هوسهای نفسانیه نیز روان کم فکر را منهدم میسازد . بوسیله تفکر خود داری و جلوگیری از نفس اماره است که توان بهر خود شالوده و اساس محکمی استوار ساخت چنانکه حوادث و طوفانی نتوان آنرا خراب و ویران نماید . هر بذری که فشانی همان را درو خواهی نمود و مقصود از کار ما همین است .

انتظامات اجتماعی موافق باحالیان ، بکشت کاری و گلهداری
زندگانی میکردند و آئینشان ستایش آفتاب و ستارگان و قوای
آن اجرام فروزان و آتش سوزان و نیز ارواح و قوای مدبره
ما فوق اینجهان بود و برتر از همه قوی و مظاهر طبیعت
قوه عظیمه مجهوله الکنه ازلیه را نیز اعتقاد داشتند
و پرستشگاه های آتش و قربانگاهها در کوهها بود که مفا
و موگوش (مجوس) سرپرستی و رسیدگی میکردند و دستور و
فرمان میدادند و فرشتگان و دیوان بسیاری را میپرستیدند
و پس از سالیان دراز که حال باین منوال گذشت جمعیتی از
آن قوم جدا شده مهاجرت بسمت جنوب شرقی نمودند و در
قسمت شمالی مملکت هند سکونت اختیار کردند و همروزمان
مدرجاً تغییر و تکمیل در احوالشان راه یافت و بالاخره
پس از آمیختن و امتزاج با اقوام ساکنین آن سرزمین و حصول
ازدواج و اتحاد کم کم لغت سنسکریت و دین و عقیدت
برهمنی بمرصه ظهور آمد و شعبه دیگر از آن نژاد بسمت
امتداد جنوب غربی یعنی پارس و خوزستان سرازیر شده
اقامت گزیدند و دولت و مدنیّت و زبان و آئین ایرانی
تأسیس کردند که موضوع بیان میباشد . و شعبه دیگر از آن
نژاد بسمت غرب هجرت کردند و پس از منقضی اعصار کشیره
مدرجاً لغت و عقیدت یونان و رومان متولد و پدیدار گردید

خلاصه ای از احوال ایران و آئین آریائی زردشتی تحولات کشور و آئین باستانی ایران و شهنشاهان الیوم

کشور ایران از آغاز تاریخش الی کنون بکرات مقام دولت
و وضع حدود و ثغورش تغییر یافت و در وسعت و ضیق
دائره نفوذ و سیاست درجات متفاوتی در ادوار مختلفه اش
دارا بود و مهد مدنیّتی قدیم و کشور قدرت و فتوحات
و دانش و شعر شناخته گردید و باقطع نظر از افسانه ها
و قصص بغایت کهن و مرموز که در روایات و حکایات ایرانیان
است بنوعی که ضمن بیان هند و اشاره شد وطن نژاد
آریان میباشد که لغتاً بمعنی اصیل و نجیب و آزاد است
و بوم اصلیشان شمالی و سردسیر بوده که در اوستا بعنوان
ایران و یج بمعنی ایران ویژه مذکور گشته و بعداً قسمتی
بزرگ منتقل بایران بعدی شدند که سرزمینهای شمال شرقی
ایران کنونی و شمال غربی هندوستان بود . اهالی این
سرزمین با اندام رسا و موزون و گونه سفید مایل بسمرت
و پیشانی گشاده و بینی بلند کشیده و چشمان بزرگ رنگین
و با اخلاق نیک ساده ستوده و شجاعت و صراحت و با

وانشعاب چهارشاخه مذکور یعنی : هنیود بره مائسی و یونانیان و رومیان و ایرانیان از ساقه واحد آریان از اشتراك در اصول اولیه لغاتشان و اتحاد در قیافه و شکل و گونه و وضع مغز و اتفاق در اغلب از عقاید و پرستشها بدرجه ای که حتی اسامی قوی و موضوعات اعتقادی که محل پرستش فیما بین آنان یا مورد تجلیل نزدیکی و تذمیم نزد دیگری است با تفاوتی اندك محفوظ ماند واضح و روشن میباشد و در آن ادوار که شعب مذکور هر يك جدا و مستقل مدنیّت و سلطنت و شریعت بگسترند در ایران طبق تواریخ افسانه آسایشان طبقات قبل از تاریخ حقیقی این نژاد زندگانی کرده بنام پادشاهان پیشدادیان عصر اقدم ادوار را طی کرده خسروان بزرگ و خوشوران سترک کیومرث سیامک ، تهمرت ، هوشنگ ، جمشید ، فریدون ، منوچهر کیکاووس و کیخسرو و غیرهم به ملت داری و مملکت مدار و برهبری و پرورش مردم آن بوم و پر پرداختند و متدرّجاً در لغت و عقیدت ایرانیان تحوّل و تکامل پیدا شد و پادشاهان و سران پی یکدیگر بر فلاح و عظمت و ثروت و عمران مملکت افزودند و از هجمات دول مجاوره مدافعه کرده کشور را ترقی دادند و قسمت ماد و یاقول یونانیان میدیا و بقول عربان ماهات در شمال و قسمت پارس

در جنوب ایران سالها قدرت و شهرت داشتند و نفوذ وسلطه نینوی و بابل مدتی طولانی ماد و پارس را نیز دربر میگرفت و در آن ادوار که تاریخ و اطلاع روشنی در دست نیست آئین و عقیدت مذکوره ایران را بنام آئین آبادی و آذری و آذر هوشنگی نام بردند که میترا (آفتاب) را میپرستیدند و از آزار حیوان زندبار میپرهیزیدند و لسی از آن آئین کتاب و نوشته ای در دست نیست شاید هنوز نوشتن مرتبی نبود تا آنگاه که دولت نینوی و آشور غلبه کرده مدتی ایران را تحت تسلط قدرت خود نگهداشت و در افسانه های ایران نام پادشاه اشور اژدهاک^(۱) که اعراب ضحاک گفتند و مدت افسانه هزار سالش مشهور است و چندی بعد از آن قوم ماد مذکور از آیین که در شمال و غربی ایران سکنی داشتند قبایل مختلف شش گانه اش بقیادت و رهبری علمی و مذهبی مغان متحد شده تحت سرداری دیوسن

(۱) دانشمندان محققین مورخین پادشاه بنام استپاک یا اژدهاک را از سلسله پادشاهان مدی ضبط کردند و هرودوت در شأن او و کوروش چنین آورد که اژدهاک پادشاه ماد شبی در خواب دید از شکم دخترش ماندان درخت تاکی برآمد و سراسر آسپار افر گرفت معتبرین گفتند خطری برای پادشاه در پیش است لذا دختر خود را که در پارس بود فراخواند و دختر چون آبستن بود پس از مدتی پسری آورد که اژدهاک اوراییکی از بستگان که هارپاک نام داشت سپرد تا هلاک کند هارپاک نکرد و طعل ایسکا از شنانان سردار

در سال ۷۰۸ ق. م علم استقلال برافراشتند و سلسله ای را در شمال غربی ایران بنام سلسله ماد تشکیل دادند و پایتخت خود را هکمتانه یا همکتانا یا اکبتانا یا بقول یونانیان اکباتان یعنی همدان کنونی قرار دادند و بر همهٔ ایران مسلط شدند و آشوریان را از ایران خارج کردند و بالاخره نینوا پایتخت آشور را هم بتصرف آوردند و این سلسله پس از سلسلهٔ کیانیان بحکومت رسیدند و گویا آئین زرتشتی هم داشتند و مدت سلطنت آنها ۱۵۸ سال بود تا آنگاه که در سال ۵۵۸ ق. م دولت ماد بدست دولت پارس (کوروش) منقرض گردید و شروع هجوم دولت ماد بر آشور بسال ۶۴۵ ق. م وقوع یافت و بسال ۶۱۲ قبل میلاد مسیحی دولت آشور و نینوی منقرض و خراب شد و دولت بابل و نبوخذ نصر پایتخت نصر با قدرت و هجوم لشکرش برخاست و بر اطراف خود سلطه یافت تقریباً در خلال آن احوال حضرت زردشت و آئین و تعلیماتش ظاهر و فاش گردیده مدنیّت روحانیّه را با مدنیّت ظاهرهٔ واسعة توأم ساخت و در همان اوضاع خانواده هخامنشی شروع بفعالیت نمودند و از تاریخ هرودوت و گزنفون و هم از کتیبه داریوش مفهوم است که سلسلهٔ پادشاهان فارس و ماد هردو با و میرسیدند و پیش پش نام سلالهٔ هخامنشی که یونانیان تا نریز گفتند و خلف او کمبوجیه یونانیان کامبیز

خواندند و عربان کمبوشیا نوشتند و پسر وی کوروش بزرگ تقریباً در سال ۵۹۰ قبل از میلاد در عاصمه شوش متولد شد و در سال ۵۵۹ بریاست و حکمرانی و پادشاهی پارس برقرار گشت و در زمانی قلیل و بطریق سهل ماد و پارس را یکی کرده سلطنت واحدهٔ ایران تشکیل داد و او را یونانیان سائرس و عربان قوروش و خپارش خواندند و بابل را فتح کرد و شرقاً تا کابل و بلخ و هند و غرباً و شمالاً تا قفقازیا و اناتول را بگشود و امپراطوری واسعه امن و متحدی برقرار ساخت که بعد از دو قرن برقرار ماند تا در سال ۵۲۹ قبل میلاد درگذشت و پسرش که نیز کمبوجیه نام گذاشت و بلقب اهشوروش خواند که بعداً لقب همه شاهان گردید و یونانیان اهاسورس و عربان اخشوروش گفتند پادشاهی نشست و او ست که بمصر (۵۲۵) لشکر کشید و آن کشور را بتصرف آورد و در ایام او وسعت امپراطوری ایران قسمت اعظم قارهٔ آسیا و اروپا و مصر بود و در عصر قدیم مانند نداشت و در سنین اقامتش در مصر خبر شنید که در ماد طغیان و سرکشی شد و گئوماتا نامی خود را بنام بردیه برادر کوروش خوانده مدعی سلطنت ۵۲۱ گردید و مورخین یونان نام او را سمردیز نوشتند و لذا کمبوجیه از مصر رو بایران راند ولی در شام درگذشت و بقولی مسموم کرده شد و بعد از فوتش چون کسی از خاندان کوروش

تیمور امیرای کشور پسر عرش داریوش بن گشتاسب و در اوستا و پستاسب و بقول یونانیان هیستاس را بشاهی بر فراختند و داریوش گئومات را کشت و نیز چون پادشاه بابل پس از مرگ کورش که چندی در تحت سلطه آن شهنشاه استقلال و خود مختاری داخلی داشت سر بطغیان برکشید داریوش هجوم برد و بابل را از نو بگشود و آن طاقی را هلاک کرد و این واقعه نیز در کتاب دانیال بنوعی مخصوص مسطور مییاشد و در آن عصر فلاسفه و اطبای یونان و هند و مصر در دربار پادشاهان هخامنشی قدر و شوکت بسیار یافتند و از سنگ نوشته بخط میخی که در کانال سوئز بهنگام حفر بدست آمد معلوم گردید که اول بار بفرمان داریوش شروع بحفر گردید و نیز در آن دور تنبهاات در علم و هیئت و نجوم و تأسیس سکه طلا و ایجاد آتش افروخته وسیله مخابرات در برجهای متوالی و وحدت سیاسی و امپراطوری عظیم و توسعه کامل مملکت برقرار گشت و پس از او اردشیر یا ارتخشیش یا ارتاکزر سس بلجه های مختلف یونانی و غیره بود که بر کرسی امپراطوری ایران قرار داشت و شتهان از عظمت هر چهار یعنی: کوروش و اخشورش و داریوش و اردشیر در صحائف مقدسه بنی اسرائیل بمجدد قدس مسطور است و در تواریخ باستانی داستانی ایران بعین نامهای مذکور باقی نماند و بعضی

(۱) اردشیر در تاریخ یونان و رومان بنام

بکوششها و اجتهاد فی المثل بین کیکاوس و کوروش یا کیخسرو و کوروش خواستند تطبیق دهند ولی در تواریخ طل دیگر از یونانیان و رومانیان و سوریه و ارمنستان و مصریان و عبریان و غیرهم مسطور مییاشد و خصوصاً مورخین شهیر یونانی از هرودوت و کنزیاس و گزنفون که معاصر و شاهد دربار دولت هخامنشی بودند امور آن دوره را روشن ساختند و آثار باقیه باستانی مانند نقش صورت کوروش با خطوط میخی در کوه پاسارگاد فارس شاهد مشهود آنها بود و نیز نقوش بخط میخی از عهد داریوش تا عهد اردشیر دیگر هخامنشی که سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ بود در کوههای بیستون و الوند و ابنيه استخر و غیرها بهمان ترکیب اصلی موجود است (۱) و ترجمه قسمتی از کتیبه نقش رستم که بقیه آن تراشیده و محو مییاشد چنین است :

بزرگ است اهورامزدا او این زمین را آفریده است .
او مردم را آفریده است او همه وسائل خوشی را برای مرد

(۱) کتیبه همدان از اردشیر دوم است که از اناهیته (ناهیته بمعنی پاکی و پاکیزگی و بی آلاچی است) یاری میطلبید کتیبه های خطوط میخی شاهنشاهان هخامنشی از عهد داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۴) تا عهد اردشیر سوم هخامنشی (۳۵۹-۳۳۸) قبل از میلاد در کوههای بهستان (بیستون) و الوند و ابنيه شوش و پارس نقش بسته بهمان ترکیب اصلی خود بجا است - مزد بسیار

آفریده است او داریوش را پادشاه ساخت یگانه پادشاه همه حکمفرمای ملل منم داریوش پادشاه . پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان پادشاه ملل ، مددکار این سرزمین پسر و پستاسب از سلسله هخامنشی ایرانی ، فرزند ایرانی آریائی از نژاد آریائی .

و ترجمه کتیبه در بهستان است : منم داریوش پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان ، پادشاه ایران ، پادشاه ملل پسر و پستاسب نوه ارشاما از سلسله هخامنشی داریوش پادشاه گوید بتوفیق اهورامزدا من پادشاه هستم اهورا مزدا این سلطنت را بمن بخشیده است داریوش پادشاه گوید این است ممالکی که در تسلط من است بتوفیق اهورا مزدا من بر آنها پادشاه شدم پارسا مادا در سراسر بیست و سه مملکت پادشاه هستم من نوزده جنگ بر ضد اقوام سرکش کردم بتوفیق اهورا مزدا در همه جنگها فتح کردم و نه (۹) مدعی سلطنت را شکست دادم و در جای دیگر گوید : ای انسان آنچه اهورا مزدا امر کرد بتو میگویم از راه راست مگرد اندیشه بد مکن و از گناه بپرهیز .

و در یکی از نقوش استخر فارس یادگار پادشاهان هخامنشی مفادش چنین است : اهورا مزدا خدائی جلیل است که آسمان و زمین و انسان را بیافرید و بانسان عظمت

مقام بخشید و اکزرکسس پادشاه را مالک ممالک بسیار نمود من اکزرکسس شهنشاه وجه الارض چه دور و چه نزدیک خلف داریوش و جمشید آنچه من در اینجا بعمل آوردم و آنچه من در هر جای دیگر کردم بفضل اهورا مزدا بود که بانجام رساندم و نیز کتیبه داریوش کبیر در تخت جمشید و در بیستون و کتیبه اردشیر دوم در همدان و امثال این نقوش ع دیده که در مواضع کثیره با همه خرابیهای اسکندر کبیر و خلفایش که در سال ۳۳۰ قبل از میلاد دولت هخامنشی را برانداخت و رسو و آثار شهنشاهان را محو و زائل کرد باقی و برجاست .

یادگار دین عظیم آریائی آئین ایران و امپراطوران جهان آن در اعصار ع دیده است همان آئین که و خورشید بزرگش زردشت و کتاب مقدسش اوستا و امپراطوران جهانگیـــر مانند بنده برای اهورا مزدا بودند و آتش و آفتاب را رمز و نشان وی میگرفتند (۱) و عبادت مینمودند چنانچه در بعضی

(۱) میتر بمعنی پیمان آمده در زمان ساسانیان برای گواه راستی به میتر قسم میخوردند در کتیبه طاق بستان نزدیک کرمانشاه تصویر مهر دیده میشود که در موقع عهد بستن یا تاج گذاری اردشیر دوم ساسانی (۳۷۶ - ۳۸۰ میلادی) شاهد و گواه است . کتاب پیک مزدیسنان

از تماشای موجود و در برخی دیگر شهنشاه با حیوانی عجیب که نمونه خلقت و قدرت اهرمن است در پیکار میاشد و صورت فروهر که طبق اوستا برای هرکائی هست و عبارت از جوهر اصلی جمیع قوی و حیثیات فطرت او میاشد که در آغاز اهورا مزدا بیافرید فوق رأس شهنشاه تصویر شد و این شاید قرن پیاپی با اعتماد است که از تأسیس سلطنت هخامنشی در ۷۰۰ قبل از میلاد مسیح که بعد از آن قیام کوروش کبیر در ۵۵۹ شد در متجاوز از یازده قرن و نیم یعنی تا فتوحات عرب آئین زردشتی دین رسمی دولتی و ملی ایران بود و لغت کشور در عصر هخامنشی فرس قدیم متولد شده از لغت اصلیه شان بود و بخت میخی مینوشتند و با انقضاء دوره هخامنشی که اسکندر ایران را قبضه کرد در دوره هشتاد ساله او وسلوکیدها سردارانش که پس از او سوریه و بین النهرین را قبضه داشتند در ایران و هندوستان نافذ بودند و شهرانطاکیه را در سوریه و مدارس برای ترویج و تعلیم زبان تأسیس کردند و سگه بخت و لغت یونانی زدند در عقیدت و لغت ایران اختلال حاصل گردید و معرفت یونانی و زبانشان ترویج گشت و در دوره ۴۷۶ ساله ملوک الطوائفی اشکانیان اغلب آنان نیز باستانها بعضی فریفته عقاید یونانی بودند و عقائد مملکتین اختلاط داشت تا آنکه اردشیر بابکان در سال ۲۲۶ میلادی دوره

ساسانیان و رسمیت لغت پهلوی تأسیس کرد از آن هنگام باز زردشتیت برقرار گشت کتب دینیّه بلفظ پهلوی تألیف شد که اکنون آثاری باقی است و با اینکه در این چهارصد ساله دور قدرت و عظمت امپراطوری ایران و زردشتیت بکمال قوت و شدت تثبیت و تحکیم گردید شاید بصفاء زردشتیت عصر هخامنشی نبود بلکه آغشته با فکار یونانیان و غیرهم نیز شد و با چنین آمیزشی که در قرون متبادیه با ادیان دور و نزدیک داشت در بین ملل بسط افکار نموده از آنها تأثیر و تغیر کمتر یافت چنانچه بعلمت قرب جوار باهند آمیزش با عقاید و فلسفه و آداب آن کشور یافت و موگدا از پرستش معبودهای شرانگیز آنجا تعلیم احتراز داد و صور و تماثیل نپذیرفت و همه توجه را باهورا مزدا برگرداند و لذا بنا مازدیسنی یعنی خداپرستی در مقابل دیویسنی مشهور شد. و نیز مدت هفتاد سال گروه یهود با جمعی از انبیاءشان امثال دانیال و اشعیا و ارمیا و غیرهم در جنوب ایران باسیری دولت آشور ماندند و بچندین بلاد داخلی نیز رفتند و چون کورش کلمده و آشور را فتح کرد و فلسطین را بتصرف آورد یهود و انبیاء را با مصاریف و لوازم و نیز تمامت اشیائشان که دولت آشور بفارت آورد در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بفلسطین عودت داد تا معبد خویش را در اورشلیم

بنا نهادند و از اینرو اشعیا کورش را مسیح و منجی خواند
حتی ایران بمنزله وطن دوم اسرائیلیان گردید و قبر
استرمردخای در همدان و قبر دانیال در حدود مداین
باین معنی گواهی میدهد و معدک کمتر تأثیری از آن شریعت
در آئین زردشتی شاید نتوان دید ولی محققین از علمای
مسیحی نوشتند که اسرائیلیان پس از عودت ب وطن خود اعتقاد
بفرشتگان و تأثیرات سیئه شیطان که همان اهرمن زردشتیت
است و نیز اعتقاد ببقا روح و ثواب و عقاب عالم دیگر و اعتقاد
بجنت و دوزخ و صراط و روز رستاخیز حتی انتظار ظهور
معدل عظیم را بنام مشیه در جای سوشیانس زردشتیت و
اعتقاد بتأسیس یافتن ملکوت آسمانی در روی زمین را از آن
آئین گرفتند گرچه عقاید مذکوره زردشتیت که در آثار
اسرائیلیان و مسیحیان و مسلمانان بوضوح و کمال موجودا^{ست}
توان از باب وحدت مفکره روحانی و الهام آسمانی و اتحاد
مبادی اساسی ادیان گرفت و نیز در انجیل نام پارتیانیان
و مادیان و علمیان مذکور میباشد که از حواری مسیح
تعلیم دین گرفتند و پارتیا نام خراسان و مدی نام کردستان
و علیام نام خوزستان بود و مسیحیان از این استنباط خوا^{ستند}
که در همان ایام اولیه طلوع مسیحیت آن آئین بایران نشر
نمود و حتی در آن کتاب قرائنی بر این گفتند و بعضی نیز

نوشتند که دوتن از حواری برای تبلیغ آئین خود با ایران
آمدند و کشته شدند و نیز در حدود سه قرن بین امپراطور
مسیحی قسطنطنیه و شهنشهان ساسانی زردشتی اصطکاک
بود گهی مسیحیان درفش محترم کاویانی را بفسارت
به قسطنطنیه میبردند و چنین نوشتند که مسیحیان ارمی
در آنوقعات حمایت دولت روم مینمودند و انقلابات و
کشتارهای بسیار بدین جهت در مابین آنان رخ داد، گهی
زردشتیان صلیب مقدس اصلی و الواح دینی و نفوس مسیحی
را بفارت و اسیری میآوردند و در خوزستان و چند پیشاپور مقام
میدادند و در آن طول مدت گاهی کشور ارمستان از ایران
مجزی شده جزء قلمرو امپراطوری روم میشد و گهی جزو
ایران بود و انقلاب دوام داشت تا بالاخره آن کشور در
سال ۴۸۱ میلادی رسماً مسیحی شد و رسم زردشتیت را
بر انداخت و در آن سنین ارتباط و امتشاج ستایش و نیایش
میترا یعنی آفتاب و افسانه های مرموز ایرانی در آن خصوص
به رم رفت و در قرون متمادیه بتعابیر مختلفه در اروپا بود
تا مقدرجاً تغییر صورت یافت .

و اما قصه دور راندن زردشت اهرمن را که در اوستا
ثبت است و در انجیل بعنوان دور راندن مسیح شیطان را
ذکر شد توان از باب تطابق هدف و رمز روحانی دانست

ولی در این شکی ندارند که ادنی دخول و نفوذی از انجیل در زردشتیت و کتب دینیه شان صورت نگرفت و با اینهمه زردشتیت در مقابل اسلام که زردشتیان مخالف استیلای شوم عربان و سیاه روزی تعبیر کردند مانند حبه‌ای در خاک تلاشی گشت و در سال ۶۳۷ میلادی در قرب قادسیه لشکر یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی از سپاه عمر خلیفه ثانی شکست خورد و پس از آن مداین پایتخت ایران و درفش کاویان بدست مسلمانان افتاد و آخرالامر در قرب نهاوند بسال ۶۴۱ میلادی بهجوم شدید لشکر اسلام دین و دولت زردشتی بگلی مغلوب گردید و یزدجرد بگریخت و عاقبت بسال ۶۵۱ م بدست آسیابانی ایرانی کشته گشت و زردشتیت جای خود را باسلام سپرد و ایران مملکت اسلامی و عاقبت مرکز شیعه اثنی عشریه مطوّاز عقاید و عادات و افسانه های زردشتیان شد و بجای آتشکده ها و دخمه ها چنان مساجد و مقابر قرار گرفت که گوئی از نخست چنین بود و علت این انقلاب عجیب نه تنها شجاعت و غیرت و ایمان و اتحاد مسلمانان و ضعف عقیدت و اخلاق و سوء اغراض و فساد احوال ایرانیان بود و نیروی روحانی بسیار قوی و بساطت و صمیمیت و وجود خصال مراعات و مساعدت و تحبیب فیما بین مسلمانان تأثیر نمود بلکه بعلاوه آنها مماثلت تامه

دین اسلام با آئین زردشت بدرجه ای جلوه داشت که بنظر میرسید همان مقاصد و معارف متروکه آئین زردشت در سنین اخیره بقدرت و حقیقت جوئی تازیان بیگانه صورت تحقق خواهد گرفت فی المثل ستایش اهورمزدا که زردشتیان همی خوانند بنام خدای بخشاینده بخشایشگر مهربان (۱) دیگر: ستایش کنم نامی را که همیشه بود و همیشه هست و همیشه خواهد بود الی آخر شبیه نام سوره فاتحه قرآن است .
و نیز کلمات شهادت زردشتیان : من خداپرست هستم و من اقرار میکنم که یزدان هست و زردشتی هستم ، مخالفت و محاربت با دیوان کنم و کیش یزدانی را فرونگذارم .

(۱) امثال آیات فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و مخصوصاً قصه شیطان راجع بآدم و آیه واما من خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی مشا تامه با کلمات و مقاصد زردشت دارد و لایمّا آیات: الله نور السموات والارض والله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات در نظر زردشتیان از نوع سخنان زردشت و مانی بود . و در تفسیر سرسید احمد خان هندی بر قرآن است که در صحائف مقدسه زردشتیان بالای هر سوره این جمله مینوشتند: "قه شید شمتائی هرشنده هرشنکرزمریان فراهیدور" یعنی بنام ایزد بخشانیده بخشایشگر مهربان دادگر که مطابق است با بسم الله الرحمن الرحیم در سر سوره های قرآن .